



فلاخن

شماره‌ی ۲۸

تاریخ مختصر  
انکشاف سرمایه‌داری  
و جنبش طبقاتی کارگر  
در ترکیه

جمعی از مارکسیست‌توتوم  
مترجم: مهر داد امامی

مکتب

فلاخن

شماره ۲۸

---

تاریخ مختصر  
انکشاف سرمایه‌داری  
و جنبش طبقاتی کارگر  
در ترکیه

جمعی از مارکسیست توتوم  
مترجم: مهرداد امامی

## مقدمه ی مترجم

متن پیش رو که نخست به زبان ترکی و انگلیسی در ۴ جولای ۲۰۱۲ در قالب یک جزوه منتشر شد، به سه دلیل به فارسی ترجمه شده است. نخست، در شرایط کنونی ترکیه، تحت حکمرانی دولت اسلام‌گرا-نولیبرال حزب عدالت و توسعه، و به ویژه سرکوب‌های سیاسی مستقیم و غیرمستقیم آن علیه هر نوع اپوزیسیون، چنان نگاه‌ها معطوف به «پوسته‌ی سیاسی» وقایع شده است که گویی تنها تعدادی حزب و عامل سیاسی در کارند و نیات خوب و بد رهبران و کادرهای آن‌هاست که تاریخ و مبارزه را به پیش می‌برد، نه مناسباتی اقتصادی-اجتماعی-طبقاتی در عمق جامعه که هر یک از آن احزاب سیاسی تنها نماینده‌ی بخشی از آن «سرمایه‌ی بزرگ» هستند! این جزوه به ما نشان می‌دهد اگر قصد داریم فهم درستی از واقعیات کنونی ترکیه داشته باشیم، ناگزیریم که به طور جدّ نگاهی به فرآیند تاریخی «انکشاف سرمایه‌داری» در این کشور، اشکال منحصر به فردش و به تبع آن، پیدایش و تکوین مبارزات طبقه‌ی کارگر و سایر گروه‌های اجتماعی داشته باشیم و مثلاً فرآیندی چون انتخابات پارلمانی را صرفاً با لنز درگیری‌های سیاسی رسمی بین AKP، HDP، MHP، CHP و غیره نبینیم، بلکه آن را از نقطه نظر انکشاف تاریخی سرمایه و نقش دولتی سیاسی که قرار است در این برهه از تاریخ ترکیه حامل و منادی منافع «سرمایه‌ی بزرگ» باشد، مورد ملاحظه قرار دهیم. بنابراین، صرف نظر از اینکه احزاب

سیاسی اصطلاحاً پیشرو در چهارچوب مناسبات «موجود» ترکیه، مثل HDP، می‌توانند دستاوردی برای جنبش دموکراسی خواهی به همراه آورند یا نه، نباید از خاطر برد که همین قبیل احزاب هم‌زمان می‌توانند تحت عنوان تحقق ایده‌های «چپ نو»، «پسامارکسیسم»، «دموکراسی مشارکتی»، «فراگیری مطالبات اجتماعی» و غیره و غیره، البته با حمایت‌های کمابیش گسترده‌ی مردمی، بیش‌ترین منافع اقتصادی را برای «سرمایه‌ی بزرگ» و «بورژوازی کرد و ترک» از طریق موجودیت‌یابی و سازماندهی «مبتنی بر ائتلاف و آشتی طبقاتی» ایجاد کنند، به طوری که تنها وجهه‌ی سیاسی مترقی‌شان در مواجهه با سایر گروه‌های سیاسی رقیب نمایان شود اما خصلت طبقاتی بورژوازی و مصالحه‌جوییشان چندان مورد توجه واقع نشود! این موضوع ربطی به نیت شخصی یا زندگی فردی پاک یا ناپاک یک رهبر حزبی و مجموعه کادرهای آن که صادقانه مبارزه می‌کنند، در حملات تروریستی دولتی و غیردولتی کشته و زخمی می‌شوند، به زندان می‌افتند یا عزیزترین یاران و رفقای هم‌رزم خود را به هر ترتیب از دست می‌دهند ندارد، بلکه همان‌طور که از تاریخ به طور کلی و تاریخ مبارزات توده‌های کار به طور مشخص آموخته‌ایم، مبارزه با وضع موجود و منطق نابودگر آن ممکن نیست مگر از طریق انتخاب و اولویت‌دهی به ایستادن در یکی از دو سوی معادله‌ی کلاسیک و همواره نوشونده‌ی کار-سرمایه. این جزوه از خلال بررسی تاریخی مختصر انکشاف سرمایه‌داری و جنبش طبقه‌ی کارگر در ترکیه نشان می‌دهد که تا چه حد این موضع‌گیری اساسی برای هر نوع فعالیت سیاسی-مبارزاتی، دست‌کم در مورد خاص ترکیه، حیاتی بوده و چشم‌پوشی از آن، چه پیامدهایی هم برای تاریخ ترکیه و هم برای نیروهای سوسیالیست، کمونیست و فعالان اتحادیه‌ای و کارگری و احزاب سیاسی‌شان، چه در ترکیه و چه در سطح منطقه، داشته و دارد.

دوم، زبان این جزوه و نحوه‌ی نگارش آن به ترتیبی است که بسیار آسان‌یاب و مناسب برای هر قشری است و در ترجمه هم سعی شده این ساختار تا جای

ممکن و در حد بضاعت مترجم، حفظ شود. خوشبختانه یا متأسفانه در این متن خبری از ارجاعات به سبک علمی-دانشگاهی نیست. کل متن شکل روایی دارد و کاملاً مشخص است که این جزوه برای نیات آموزش سیاسی-تاریخی به طبقه‌ی کارگر و علاقه‌مندان در ترکیه به رشته‌ی تحریر درآمده است. خواندن چنین متنی برای اولین بار می‌تواند هر خواننده‌ای را جذب و وادارش کند که برای بررسی یا اطلاع از فلان موضوع در تاریخ ترکیه می‌تواند به کوه اسناد و مدارک آکادمیک با رعایت اصول نگارش علمی! رجوع نماید. درست مثل «کتابچه‌های جلد سفید»ی که در گذشته همین نقش را برای طبقه‌ی کارگر و مبارزان ایران ایفا می‌کردند. امروز جای خالی این قبیل متن‌ها و جزوه‌های کم‌ادعا، در عصر غلبه‌ی خروار خروار نوشته‌های پرادعای بی‌سروته اما دارای ارجاعات علمی چند ده صفحه‌ای، به ویژه در میان آثار سوسیالیستی (تألیفی یا ترجمه) به زبان فارسی کاملاً احساس می‌شود.

سوم، نحوه‌ی استدلال این جزوه در مورد انکشاف تاریخی سرمایه‌داری در ترکیه «در ابتدا» بسیار شبیه به استدلال‌هایی است که مادر ایران بارها از جانب مورخان موسوم به «نوتاریخ‌نگاری» مثل همایون کاتوزیان شنیده‌ایم: اینکه مشکل اصلی تاریخی جامعه‌ی ایران «نبود مالکیت خصوصی» به سبب شکل استبدادی دولت، شیوه‌ی تولید آسیایی، جمع شدن اضافه‌محصول در دستان دولت مستبد و غیره بوده است که مانع انباشت اولیه‌ی سرمایه‌داری و ورود آن به هر شکل به تاریخ و جامعه‌ی ایران شده است. این جزوه اگرچه با چنین نوع استدلال‌هایی می‌آغازد و در سراسر متن خود بر «شیوه‌ی سنتی دولت مستبد» در مدیریت سیاست و اقتصاد مدام اشاره می‌کند، اما بی‌درنگ نشان می‌دهد که همان شکل «خاص استبداد» به صورت تاریخی تا چه حد در سازگاری با اقتصادات «محلی سرمایه» در جغرافیای ترکیه هم‌گام شده و پیش‌زمینه‌های انکشاف هر چند متأخرتر سرمایه‌داری در مقایسه با تاریخ کشورهای غربی را در هر دوره فراهم آورده است. وجود نداشتن مراحل تاریخی انکشاف سرمایه همانند

کشورهای غربی در کشوری مثل ایران، دست‌کم در روایت‌های مورخانی مانند کاتوزیان، آن‌ها را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که اساساً سرمایه‌داری در ایران انکشاف نیافته است. حال آنکه به زعم نویسندگان این جزوه، عدم وجود مراحل انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه، مشابه تاریخ تکوین آن در کشورهای غربی، که بارها بر آن تأکید می‌کنند، گواه آن است که اشکال خاص ویژه (peculiar)ی دیگری در تاریخ این کشور وجود داشته‌اند که منجر به انکشاف سرمایه‌داری و جنبش طبقه‌ی کارگر شده‌اند. مثلاً به قول نویسندگان این جزوه، «در میان این پادشاهای عثمانی، مصطفی کمال نخستین فردی بود که شروع به تشکیل یک دولت-ملت غربی از نوع سرمایه‌داری در مناطق آزادشده‌ی آناتولیا کرد. بدین ترتیب، قرار شد مأموریت تاریخی بورژوازی ملی را پادشاهای عثمانی به انجام رسانند!».

در نهایت ترجمه‌ی این جزوه در روزهای خاکستری خاورمیانه‌ی اندوهناک اما پرامید تقدیم می‌شود به خاطره‌ی همه‌ی آن جان‌های زیبایی که شنبه، ۱۰ اکتبر ۲۰۱۵ در ساعت ۱۰:۰۴ صبح به وقت محلی، در آنکارا با همکاری مستقیم و غیرمستقیم دولت اردوغان، قتل عام شدند و لکه‌های خون‌شان نه فقط بر سنگ‌فرش‌های خیابان‌های آنکارا که در دل تاریخ نقش بست.

مهرداد امامی

۱ نوامبر ۲۰۱۵

۱۰ آبان ۱۳۹۳

آنکارا، ترکیه

\*پی‌نوشت: بخش نخست این متن از زیر‌عنوان «جامعه‌ی عثمانی و شیوه‌ی تولید آسیایی» تا «جنگ استقلال و تأسیس جمهوری بورژوازی: ۱۹۲۳-۱۹۱۹» پیشتر توسط ناصر معاصر ترجمه و در بخش فارسی سایت [marksist.net](http://marksist.net) انتشار یافته است. ترجمه‌ی حاضر به صورت کامل و بدون کپی کردن بخش پیشتر ترجمه شده انجام گرفته است.

فرآیند انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه در مقایسه با غرب فرآیندی متأخرتر است. این تأخیر تاریخی ناشی از ساختار اجتماعی اقتصادی منحصر به فردی است که سرمایه‌داری ترکیه بر مبنای آن انکشاف پیدا کرد. به همین دلیل، به منظور فهم خصوصیات تکین سرمایه‌داری ترکیه، ضروری است که نگاهی کلی به تاریخ اقتصادی و اجتماعی امپراتوری عثمانی داشته باشیم که شکل‌دهنده‌ی پیش‌زمینه‌ی تاریخی ترکیه‌ی مدرن و امروزی است.

دولت عثمانی در ابتدای قرن ۱۴ (در سال ۱۳۰۰) پایه‌گذاری شد. تنها پس از فتح استانبول (۱۴۵۳) بود که عثمانی تبدیل به یک امپراتوری واقعی گشت. با بررسی تاریخ دولت عثمانی می‌توانیم از سه دوره‌ی متفاوت سخن بگوییم که هر کدام مشخصات خاص خود را دارند و ۶۰۰ سال بین بنیان‌گذاری و فروپاشی آن دولت را در بر می‌گیرند.

دوره‌ی نخست که تا قرن هفدهم میلادی به درازا کشید، دوره‌ی ظهور عثمانی به مثابه یک امپراتوری غول‌پیکر بود که در آن دولت عثمانی به واسطه‌ی فتوحاتی هم در آسیا و هم در اروپا قلمرو خود را گسترش بخشید. از لحاظ ساختار اجتماعی-اقتصادی و سیاسی، دولت عثمانی آینه‌ی تمام‌نمای خصوصیات یک استبداد شرقی کلاسیک در این دوره بود که بر مبنای شیوه‌ی تولید آسیایی بنیان نهاده شده بود.

دوره‌ی دوم که از قرن ۱۷ تا ۱۹ ادامه یافت، عصر تزلزل و سستی پیش از ظهور غرب سرمایه‌داری بود. نظام ارضی که جزء سازنده‌ی بنیان اقتصادی استبداد عثمانی است در این دوره رو به زوال نهاد؛ فساد و هرج و مرج در مدیریت دولت افزایش یافت و نبردهای قدرت در میان طبقه‌ی حاکم دولتی تشدید شد.

و نهایتاً دوره‌ی سوم که کل قرن ۱۹ را پوشش می‌دهد، عصر فروپاشی است که طی آن، امپراتوری

در تمام عرصه‌ها رو به انحلال و تجزیه می‌رود و رفته‌رفته تبدیل به نیمه‌مستعمره‌ی غرب می‌شود.

## جامعه‌ی عثمانی و شیوه‌ی تولید آسیایی

مارکس به هنگام پژوهش در مورد تکامل تاریخی اشکال پیشا سرمایه‌داری مالکیت و مناسبات تولید توجه فراوانی به «شیوه‌ی تولید آسیایی» و «استبداد شرقی» داشت. این صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی که در شرق رویت شد، نه شباهتی به برده‌داری دوران باستان داشت نه شبیه شیوه‌ی تولید فئودالی در قرون وسطی بود.

خصلت مشترک برده‌داری عصر باستان و فئودالیسم قرون وسطایی، که تحت شرایط تاریخی خاصی در غرب پدیدار شدند، این است که هر دو این شیوه‌های تولید مبتنی بر مالکیت خصوصی-انفرادی بودند. این اشراف یا ملاکان خصوصی بودند که اضافه‌ی محصول تولیدشده توسط تولیدکنندگان مستقیم (برده‌ها و سرف‌ها) را که بر روی زمین‌های این جوامع کار می‌کردند، استخراج نمودند. دولت هم در جامعه‌ی برده‌داری و هم در جامعه‌ی فئودالی ابزار ویژه‌ی سرکوب و سازمان یافتن آن برای تضمین سیطره‌ی زمین‌داران بزرگ بر تولیدکنندگان مستقیم بود.

با وجود این، زمانی که به تکامل تاریخی این جوامع شرقی می‌نگریم، هم در اشکال مالکیت و هم در مناسبات تولید، شکل‌گیری طبقات و دولت شکل انکشاف نسبتاً متفاوت‌تری دارد زیرا در این جوامع هیچ مالکیت خصوصی-انفرادی بر روی زمین وجود نداشت و حتی مالکیت خصوصی‌یی که صاحب طبقه باشد، دست‌کم آن‌گونه که در غرب وجود داشت، در کار نبود. در جوامع شرقی، مالکیت تمام زمین‌ها و منابع طبیعی متعلق به «یگانی فرازین» یعنی دولت بود که در رأس آن شخص حاکم قرار داشت. دولت به مثابه مالک حقیقی تمام اراضی، همچنین مالک حقیقی اضافه‌تولیدی بود که تولیدکنندگان مستقیم (کمون‌های کشاورزی) تولید می‌کردند. دولت استبدادی مرکز ثقل تمام کمون‌های کشاورزی بود و در قالب «پدر مقدس» پدیدار می‌شد که حافظ و نگه‌دارنده‌ی نظم در پیشگاه این کمون‌هاست. دولت استبدادی که قدرت حاکمه‌ی جوامع شرقی بود، سه کارکرد اساسی داشت؛ جنگ و کشورگشایی (غارت خارجی)، مالیات بر زمین (غارت داخلی) و امور عام‌المنفعه که از ضروریات بازتولید هستند.

مارکس «شیوه‌ی تولید آسیایی» و «استبداد شرقی» را در گرو ندریسه و کاپیتال مورد بررسی



قرار داد و در بسیاری از آثار خود در همین باب، تاریخ جامعه‌ی عثمانی را به مثابه‌ی تاریخ استبداد شرقی، مشابه تاریخ‌های هند، چین، ایران و روسیه ارزیابی نمود. در واقع، جامعه‌ی عثمانی، دست‌کم تا قرن نوزدهم، از نظرگاه شیوه‌ی تولید و ساختار دولت نمونه‌ی بارز استبداد شرقی بود. دولت عثمانی در عصر بنیان‌گذاری و گسترش فتوحاتش سرزمین‌های بسیاری را به تسخیر درآورد که آن سرزمین‌ها از آن به بعد جزء مایملک دولت، و سپس هم جماعت‌های مسلمان و هم غیرمسلمان (تولیدکنندگان مستقیم) تبدیل به خراج‌گذاران وابسته به زمین (رعایا) شدند. یک بوروکراسی لشکری/نظامی (سپاهی) به منظور مدیریت این سرزمین‌ها تشکیل شد.

بوروکراسی نظامی در امپراتوری عثمانی مهم‌ترین و چشم‌گیرترین بخش طبقه‌ی حاکم دولتی بود. سپاهیانی که نماینده‌ی مرجع مرکزی (دولت سلطانی) در سرزمینی بودند که اداره‌اش می‌کردند، مسئول مدیریت زمین، جمع‌آوری اضافه‌محصول (در شکل مالیات) تولیدشده توسط رعایا و سربازگیری برای ارتش عثمانی در شرایط جنگی بودند. این مناسبات تولیدی مبتنی بر زمین‌اهمیتی حیاتی برای دولت عثمانی داشت زیرا بنیان اقتصاد آن جنگ و فتوحات سرزمینی بود و این مناسبات تولیدی دولت عثمانی را قادر می‌ساخت تا ارتشی بزرگ را پروبال دهد.

هیچ حکمران منفردی، اعم از لشکری و کشوری<sup>۱</sup>، در جامعه‌ی عثمانی نمی‌توانست به حق خود مالک زمین باشد و در نتیجه، توانایی آن را نداشت که از حق استثمار فردی‌اش بر دهقانان تولیدکننده استفاده کند. دم‌ودستگاه حاکم به افراد اجازه نمی‌داد دست به انباشت فردی ثروت بزنند و برای مقاصد خود از آن بهره ببرند. این یعنی در نظم عثمانیایی رابطه‌ای شبیه به «ارباب-سرف» یا «نجیب‌زاده-برده» وجود نداشت. ساختار استبدادی مرکزی دولت عثمانی و مالکیت دولتی فراگیرنده بر زمین هرگز به یک نیروی مستقل، یعنی تیول‌داران، اجازه نمی‌داد که در برابر حکومت مرکزی قد علم کند. تنها مالک زمین و حاکمیت، فقط و فقط دولت یکپارچه‌ای بود که در شخص پادشاه (سلطان) تجسم می‌یافت.

بدین ترتیب، نظام استثماری در امپراتوری عثمانی به شکل جمعی سازوکار می‌یافت نه به صورت فردی و این اتفاقی بود که به واسطه‌ی دولت عملی می‌شد. اضافه‌محصول ستانده‌شده از تولیدکنندگان مستقیم در شکل مالیات نخست در خزانه‌ی دولت جمع‌آوری می‌شد و سپس در

میان طبقه‌ی حاکم دولتی (مقامات عالی دربار، بوروکراسی عالی مقام لشکری-کشوری و علمای دینی) در قالب دستمزدها و هدایا توزیع می‌شد. در ورای این هرم طبقه‌ی حاکم که به نحوی شدیداً متمرکز و بوروکراتیک-سلسله‌مراتبی ساختار یافته بود، حاکم قدر قدرت (سلطان) قرار دارد که به اصطلاح قرار است «به نام خدا بر زمین حکومت کند و از این رو به مقامی مقدس ترفیع می‌یابد». سلطان نماد قدرت دولتی مرکزگرا و متمرکز است.

## ساختار طبقاتی جامعه‌ی عثمانی

ترکیب اجتماعی جامعه‌ی عثمانی متشکل از یک طبقه‌ی حاکم دولتی بر فراز هرم جامعه و تولیدکنندگان مستقیم در قعر آن (دهقانان و پیشه‌وران) بود. هم‌کمون‌های کشاورزی و هم‌اصناف پیشه‌وری در شهرها تحت کنترل شدید دولت مرکزی بودند.

هیچ طبقه‌ی تجار رشد یافته‌ای همانند نمونه‌ی غربی آن در ارگان‌های اجتماعی امپراتوری عثمانی وجود نداشت و نمی‌توانست داشته باشد. تقریباً همه‌ی اضافه‌محصول در دستان دولت انباشته می‌شد و به منظور برآوردن نیازهای خود دولت مورد استفاده قرار می‌گرفت. در نتیجه، هیچ کالایی باقی نمی‌ماند تا در تجارت خصوصی یا مبادله‌ی آزاد استفاده شود. تحت چنین شرایطی، انباشت یک سرمایه‌ی تجاری و شکل‌گیری طبقه‌ی تجار درون این نظام ناممکن بود. تجارت در جامعه‌ی عثمانی در برگیرنده‌ی تجارت راه دور برای رفع نیازهای دربار (سلطان)، سپاه و بوروکراسی عالی مرتبه‌ی لشکری-کشوری بود که در شهرها سکنا داشتند. با وجود این، این نوع تجارت یا توسط مقامات رسمی دست‌نشانده‌ی دولت یا به وسیله‌ی تجار خارجی (که جزئی از نظام عثمانی نبودند) انجام می‌گرفت. بدین ترتیب، کاری که دولت انجام می‌داد مبادله‌ی ارزش‌های مصرفی به منظور رفع نیازهای خود بود و نه تجارت کالایی.

در مورد وضعیت تولیدکنندگان در قعر هرم جامعه، که در کمون‌های کشاورزی بی‌کار می‌کردند که بنیان اصلی اقتصاد عثمانی را تشکیل می‌داد، باید گفت که آن‌ها کاملاً از حیات اجتماعی و اقتصادی شهرها دور افتاده بودند و زندگی تک‌افتاده‌ای داشتند. در این کمون‌های کشاورزی آسیایی مالکیت خصوصی، مناسبات کالایی و مبادله‌ای هرگز توسعه نیافتند. سطح بسیار پایین تقسیم کار، وحدت دست‌نخورده‌ی کشاورزی و پیشه‌وری و رفع تمام نیازها از درون خود کمون،

همه‌ی این موارد اجتماعات مذکور را در وضعیت واحدهای اقتصادی خودکفا و تک‌افتاده نگه می‌داشت. به سبب همین ویژگی‌ها، کمون‌های کشاورزی خود را بازتولید می‌کردند و در طول صدها سال تحت لوای استبداد عثمانی به حیات خویش ادامه می‌دادند.

مارکس می‌گفت این کمون‌های کشاورزی آسیایی که در ظاهر ساده و بی‌ضرر بودند، هر کجا که وجود داشتند بنیان اقتصادی استبداد شرقی را تشکیل می‌دادند. انکشاف مناسبات بازار و سرمایه‌داری در جایی که هیچ مالکیت خصوصی و مبادله‌ی آزادی وجود نداشت، ناممکن بود. از این رو، مارکس خاطر نشان ساخت که پویش‌های درونی منجر به انکشاف سرمایه‌داری در جوامع شرقی که تحت سلطه‌ی شیوه‌ی تولید آسیایی بودند، وجود نداشت و سرمایه‌داری تنها به عنوان عاملی خارجی توانست در این جوامع رسوخ و نفوذ کند.

تکامل جامعه‌ی عثمانی تضاد آشکاری با توسعه‌ی غرب دارد. دولت در غرب در امتداد تکامل خود جامعه‌ی شکل گرفته است، یعنی بنا به تفوق طبقات اجتماعی در رابطه‌ی اقتصادی. با این حال، در برابر، در جامعه‌ی عثمانی مناسبات اجتماعی و طبقات در دستان دولت شکل می‌یافتند. سهم عناصر غیر مولد یا انگلی (مقامات دربار، بوروکراسی فرازین لشکری-کشوری و علمای دین) در جامعه‌ی عثمانی بیشتر از جوامع فئودالی اروپا در قرون وسطی بود. بنابراین آن‌ها باید نقشی اساسی در شکل دهی به شهرها در جامعه‌ی عثمانی ایفا می‌کردند. اما این شهرها مثل «شهرهای خودآیین»ی نبودند که مستقل از حکومت مرکزی در غرب شکل یافتند. در برابر، خود دولت این شهرها را ساخت و آن‌ها نوعی ستاد اجرایی بودند که طبقه‌ی حاکم در آن‌ها اسکان داشت. ضرورت رفع نیازهای طبقه‌ی حاکم منجر به سازمان دهی صنعت و تجارت در این شهرها شد. اما هم صنعت و هم تجارت به مثابه‌ی تابعی از دولت تحول یافتند نه به عنوان فعالیت خصوصی افراد مستقل. در نتیجه، فعالیت صنعتی و تجاری در شهرهای عثمانی تحت کنترل مطلق دولت بود. این دولت‌گرایی انعطاف‌ناپذیر برای مدتی طولانی، مانع از شکل‌گیری یک نظام بازار و گسترش مبادله همانند غرب شد. از این رو فرآیند انباشت بدوی سرمایه و انکشاف مناسبات سرمایه‌داری که در طول قرون ۱۶ و ۱۷ در غرب رشد پیدا کرده بود نمی‌توانست در جامعه‌ی عثمانی تجربه شود. در این نوع از ساختار اجتماعی، پویش درونی‌یی که انکشاف سرمایه‌داری را ممکن سازد، وجود نداشت. همان‌طور که انگلس در مقاله‌ای به سال ۱۸۹۰ در نوبت‌زایت می‌نویسد: «در واقع، همانند

تمام حکام شرقی، حکمرانی ترک‌ها نیز مغایر بایک جامعه‌ی سرمایه‌داری است؛ زیرا ناممکن است که بتوان اضافه‌محصول را از شرّ نظارت تام حکام مستبد و پاشاهای حریص حفظ کرد؛ در ترکیه ما شاهد شرط اولیه و ضروری مالکیت بورژوازی نیستیم که همانا امنیت تاجر و کالاهای اوست.»

## عصر تزلزل استبداد عثمانی

پس از فتح آمریکا و گشایش مسیرهای جدید تجارت، فرآیند توسعه‌ی سریع تجارت و انباشت بدوی سرمایه در اروپای غربی آغاز شد. به‌طور ویژه در بریتانیا، که در قرون ۱۶ و ۱۷ مناسبات تولیدی فئودالی متلاشی می‌شدند، طبقه‌ای جدید (بورژوازی) پدیدار شد و پیش‌شرط‌های (تولید کارگاهی) سرمایه‌داری صنعتی آینده پا به عرصه وجود نهادند. این عصر مرکانتیلیسم با سیاست استعمارگری در سرتاسر جهان هم‌گام شد. فرآیند پر جوش و خروش انکشاف سرمایه‌داری با فرازو نشیب‌هایی در قرون ۱۸ و ۱۹ به رشد خود ادامه داد.

با این حال، وضعیت امپراتوری عثمانی در همین دوره به کلی متفاوت بود. دولت عثمانی به سبب ساختار ایستای خود قدرتش را پیش از توسعه‌ی غرب از دست داد و از قرن ۱۷ وارد دوره‌ی سکون شد. نظام آسیایی اراضی عثمانی‌ها در همین دوره شروع به فروپاشی کرد. عدم فتوحات سرزمینی جدید، اهمیت رو به افول مسیرهای تجاری شرق، فزونی یافتن قاچاق، نابسندگی تولید کشاورزی و غیره منجر به سقوط منابع درآمدی دولت عثمانی شدند. در ابتدای قرن ۱۷ مخارج دولت عثمانی تا سطح سه‌برابر درآمدهای مالیاتی‌اش افزایش یافتند. خزانه‌ی عثمانی که گرفتار چنین مضیقه‌ی مالی بی‌شده بود باید به سرعت به انواع جدید درآمد مالیاتی متوسل می‌شد. اما منبع دیگری به جز منابع درآمدی حاصل از زمین وجود نداشت که استخراج شوند. دولت به منظور افزایش منابع درآمدی مجبور شد که حق خودش برای مالیات‌ستانی را به وسیله‌ی تعیین قیمت رقابتی به فروش بگذارد. در نتیجه، با خارج کردن تصدی اراضی از دستان بوروکراسی لشکری (سپاهی)‌اش، دولت شروع به واگذاری آن‌ها به افرادی خصوصی کرد که ملتزم نام گرفتند (ملتزم‌ها افرادی بانفوذ بودند که ثروت شخصی را به طریقی انباشت می‌کردند). این یک تحول بسیار مهم بود که منجر به انحطاط و اضمحلال کامل نظام اراضی عثمانی شد. این تحول به قدری اهمیت داشت که قدرت کنترل تولید کشاورزی و اضافه‌محصول را تغییر داد. اینک افراد مستقل جایگزین

دولت شدند، دولتی که مستقیماً اضافه‌محصول در کشاورزی را تحت عنوان مالیات مصادره می‌کرد. بدین ترتیب، عناصر جدیدی که منابع درآمدی دولت را تقسیم می‌کردند، ظهور یافتند. این وضعیت منجر به شکل‌گیری نیروهای سیاسی نوین در کنار طبقه‌ی دولتی (سلطان و بوروکراسی لشکری-کشوری) شد. پس از مدتی، مالکیت اراضی که اساساً متعلق به دولت بود، عملاً و نه قانوناً، در دستان ملتزم‌ها قرار گرفت. بدین نحو، در امتداد نظام آسیایی کهن اراضی که مبتنی بر مالکیت دولتی بود، اینک یک نظام ارضی جدید (نوعی استبداد و اجاره‌داری محلی)، بر مبنای مالکیت بالفعل افراد مستقل (یعنی غصب زمین) و مناسبات استثمار خصوصی پدیدار شده بود. این ملتزم‌ها شروع به تشکیل نیروهای نظامی شخصی خود در مقابل دولت مرکزی کردند. از قرن ۱۸ به بعد، دولت مرکزی (سلاطین) در برابر این استبداد محلی و اربابانش بیش از پیش دچار استیصال و ناتوان از غلبه بر این نیروهای مرکزگیز شد.

سایر بخش‌های علاقه‌مند به مشارکت در کسب اراضی دولتی عبارتند از مقامات رسمی مثل وزیران، پاشاها و حکمرانان ایالتی و علمای دینی که جزئی از خود طبقه‌ی دولتی بودند. بنا به قوانین عثمانی، این مقامات از تصاحب مالکیت خصوصی و منفرد بر زمین منع شده بودند. اما مقامات راه‌حلی برای این مشکل یافته بودند. در امپراتوری عثمانی امکان داشت که زمین را به «وقف» (نوعی نهاد اقتصادی) اختصاص داد، نهادی که برای «خیریات دینی» و «همبستگی اجتماعی» تشکیل یافته بود و حق کنترل زمین‌ها را می‌شد به این وقفیات واگذار کرد. حکمرانان و پاشاها با بنیان‌گذاری وقفیات می‌توانستند کنترل زمین‌های دولتی را از طریق آن‌ها به دست آورند. از این رو، اراضی دولتی توسط بوروکراسی فزاین دولتی و نیز مستبدان و اربابان محلی در ولایات مورد چپاول قرار گرفتند. در تاریخ اقتصادی ترکیه، این نظام وقفیات نقش بسیار مهمی در غارت مالکیت عمومی ایفا کرده است. نظام وقف که به قدر کافی قدرتمند است، در تاریخ جمهوری نیز به حیات خویش ادامه داد و حتی امروز تحت نشان دولت بورژوازی هم موجودیت دارد. این وقفیات دولتی با در اختیار داشتن دارایی‌های میلیون دلاری و صدها شغل همچنان یادگاری از سنت عثمانی باقی مانده و قادر است به وسیله‌ی بوروکراسی حاکم دست به غارت بزند.

البته کسانی که بیشترین خسارت را از پوسیدگی نظام ارضی عثمانی دیدند تولیدکنندگانی بودند که بر روی زمین کار می‌کردند (رعایا). رعایا پیشتر تنها در مقابل دولت و برای پرداخت مالیات مسئولیت

داشتند اما اینک تحت انقیاد سرکوب و استثمار بی‌رحمانه‌ی مستبدان محلی قرار گرفتند. پیش از آنکه خیلی طول بکشد، این سرکوب و استثمار بی‌رحمانه‌ی مستبدان محلی، اربابان و متلزم‌های رباخوار (مالیات‌ستانان خاص) تبدیل به امری غیرقابل تحمل برای رعایا شد. در نتیجه‌ی این دگرگونی، دهقانان اراضی را ترک کردند و در قرون ۱۷ و ۱۸ بیکار شدند. اما از آنجایی که توسعه‌ی صنعتی در نظام عثمانی وجود نداشت تا بتواند این توده‌های جداشده از زمین را استخدام کند، آن‌ها یا دسته‌های راهزنان را به وجود آوردند یا راهی شهرها شدند تا گروه‌های بیکاران و لابلای‌ها را شکل دهند. در مناطق تک‌افتاده، که فاصله‌ی زیادی از مرکز امپراتوری داشتند، یک آنارشی، اغتشاش و آشوب کامل حکم‌فرما شد.

## فرآیند فروپاشی

فروپاشی اساسی‌تر در ساختار سنتی امپراتوری عثمانی در قرن ۱۹ از خلال رابطه‌اش با سرمایه‌داری غربی انجام گرفت. این فرآیند زمانی پایان یافت که امپراتوری عثمانی نیمه‌مستعمره شد و فروپاشید. بنابراین می‌توانیم بگوییم که سرمایه‌داری غربی به عنوان عاملی بیرونی نقش اساسی را در فروپاشی نهایی امپراتوری عثمانی ایفا کرد.

در قرن ۱۹ بازار عثمانی به روی سرمایه‌داری غرب گشوده شد. در عین حال، اتکای دولت به بانک‌های غربی از طریق بدهی‌های خارجی افزایش یافت. از دیگر سو، راه‌آهن‌ها و شبکه‌ای ارتباطی در همان دوره به وسیله‌ی سرمایه‌ی خارجی به مثابه بنیان ضروری توسعه‌ی یک بازار سرمایه‌داری تأسیس شدند. حمل و نقل دریایی، کشتی‌سازی و گشایش برخی معادن و کارخانه‌ها برای مقاصد نظامی و غیره برخی دیگر از تحولات این دوره هستند. به موازات این فرآیندها اقداماتی در جهت توسعه‌ی مالکیت خصوصی بر زمین، همراه با رشد یک بورژوازی کمپرادور که نخست متشکل می‌شد از غیرمسلمانان ساکن حوالی بنادر، صورت گرفت.

در ابتدای قرن ۲۰، زمانی که سرمایه‌داری به مرحله‌ی امپریالیستی خود گام گذاشت، فرآیند طولانی‌مدت انحلال امپراتوری عثمانی وارد آخرین مرحله‌اش شد. در این مرحله، امپراتوری عثمانی در معنای حقیقی کلمه تبدیل به یک نیمه‌مستعمره همانند ایران و چین شد. برای مثال، بانک عثمانی که سرمایه‌داری فرانسه آن را تأسیس کرده بود به تدریج نقش یک بانک مرکزی

را یافت که مدیریت پول رایج عثمانی را بر عهده داشت. علاوه بر این، پس از بحران‌های شدید بدهی، خزانه‌ی عثمانی به شورایی بین‌المللی با نام دیون العمومیه (بدهی‌های عمومی) واگذار شد که متشکل از نمایندگان دولت‌های غربی بود.

اما طبقه‌ی حاکم عثمانی منفعلانه این جریان را نمی‌پذیرفت، جریانی که مشتمل بر افولی سراسری بود که به نحو یکپارچه‌ای عمل نمی‌کرد. آن‌ها برای حفظ خود مجبور بودند اصلاحاتی جدید همانند اصلاحات روسیه‌ی تزاری را پیاده کنند تا دم‌ودستگاه دولت (بیش از همه ارتش) را تقویت نمایند. تمام این تحولات به طور کلی منجر به شکل‌گیری تقریباً دو جناح درون طبقه‌ی حاکم عثمانی شد که منافع و دیدگاه‌های متضادی داشتند. هر دوی این جناح‌ها سعی داشتند به روش خود باعث نجات دولت عثمانی شوند. در حالی که یکی از آن‌ها اعتقاد داشت که این هدف را می‌توان از خلال حفظ سنت‌های استبدادی کهن به دست آورد، جناح دیگر مدافع «غربی شدن» و «مدرن‌سازی» بود. این جناح اصلاح طلب که به عنوان جنبش ترک‌های جوان مادیت یافت، سازمان سیاسی مستقل خود را تحت عنوان کمیته‌ی اتحاد و ترقی بنیان گذاشت. پس از فرآیند طولانی مدتی از مبارزات و درگیری‌ها، این جناح توانست در ۱۹۰۸ قدرت را به دست گیرد و اعلام سلطنت مشروطه کند. تقریباً تمام کادرهایی که بعدها دم‌ودستگاه جمهوری بورژوازی را پایه گذاشتند از دل این جنبش و سازمان‌یابی بیرون آمدند.

رهبری ملی‌گرای کمیته‌ی اتحاد و ترقی با خود اندیشید که راه‌هایی همانا نزدیک شدن به امپریالیسم در حال ظهور آلمان و اتحاد با آن در جنگ جهانی است. امپریالیسم در حال ظهور آلمان به هزینه‌ی رقبای امپریالیستش نفوذ عظیمی بر امپراتوری عثمانی پیدا کرده بود و در زمان چرخش قرن این امپراتوری را محکوم کرده بود که برده‌ای مالی برای آلمان باشد. دولت عثمانی با اقتصاد ضعیف و نیروهای مسلح کم‌بینه‌اش به جنگ جهانی ورود کرد و در نتیجه شکست خورد و نابود شد. پس از جنگ، قوای امپریالیستی تمام سرزمین‌های امپراتوری را به جز منطقه‌ای کوچک در آناتولیای مرکزی تسخیر کردند. این امر منتهی به تعمیق تناقضات درون طبقه‌ی حاکم عثمانی و از این رو، انشعاب سرنوشت‌ساز جناحی شد که بعدها پایه‌گذار جمهوری بورژوازی شدند.

## جنگ استقلال و تأسیس جمهوری بورژوازی: ۱۹۲۳-۱۹۱۹

جمهوری بورژوازی در ۱۹۲۳ پایه‌گذاری شد و این نمایانگر نقطه‌ی عطفی تاریخی در رابطه با شروع انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه بود. به دلایلی که در بالا ذکرشان رفت، تا پایان جنگ جهانی اول، انکشاف سرمایه‌داری در جامعه‌ی عثمانی همانند نوع غربی آن نبود. در نتیجه، یک بورژوازی ملی، همانند نمونه‌ی غربی، به نحو کارآمدی رشد پیدا نکرده بود. بنابراین، سران ارتش عثمانی تنها نیروی منسجم قادر به حفظ سنت «طبقه‌ی دولتی» قدیمی بودند و خودشان رهبری جنگ استقلال ملی در برابر امپریالیست‌های اروپایی را بر عهده گرفتند که پس از جنگ جهانی اول آناتولیا را به تصرف درآورده بود. در میان این پاشاهای عثمانی، مصطفی کمال نخستین فردی بود که شروع به تشکیل یک دولت-ملت غربی از نوع سرمایه‌داری در مناطق آزادشده‌ی آناتولیا کرد. بدین ترتیب، قرار شد مأموریت تاریخی بورژوازی ملی را پاشاهای عثمانی به انجام رسانند!

بنیان‌گذاری یک جمهوری بورژوازی و گذار به سرمایه‌داری در ترکیه در عصر امپریالیسم تحقق یافت. این دوره همچنین عصری تاریخی بود که در آن انقلاب کبیر اکتبر زنجیرهای امپریالیستی-سرمایه‌داری را از هم گسیخته بود. برقراری قدرت شوراهای «کارگران و دهقانان» به سرعت تبدیل به منبع الهام برای رهایی مردمان تحت ستم شد. از این رو، جنگ استقلال ملی در ترکیه، همسایه‌ی اتحاد شوروی، تحت نفوذ و تأثیر دو گرایش متفاوت گسترش یافت: انقلاب اکتبر و بلشویک‌ها از یک سو و ناسیونالیسم بورژوازی از دیگر سو.

این وضع منجر به شکل‌گیری دو جنبش استقلال‌جداگانه علیه امپریالیست‌های فاتح شد. نخست جنبش ناسیونالیستی به رهبری مصطفی کمال که متشکل از سران ارتش عثمانی، بورژوازی تجاری و ملاکان بزرگ آناتولی بود. جنبش دوم که ارتش سبز نام گرفته بود تحت تأثیر انقلاب روسیه و شوراهای دهقانی بود، اساساً جنگی چریکی را آغاز کرد و عمدتاً خود را مبتنی بر رعایا یا دهقانان ساخت. این جنبش همچنین تا حدی در ارتباط با جنبش کمونیستی نوپا در آن هنگام بود.

جنبش ناسیونالیستی به رهبری پاشاها و بوروکرات‌های عثمانی از طریق بهره‌برداری موفقیت‌آمیز از توازن قوای جدید در سطح جهان که ناشی از پایان جنگ جهانی اول و وجود اتحاد شوروی بود، به اهداف خود دست یافت. هر چند قوای امپریالیست بخش بزرگی از آناتولیا را تصرف



کرده بودند، در واقع آن‌ها در نتیجه‌ی جنگ جهانی به شدت تضعیف شده بودند. تلاطم و شورش انقلابی عظیمی در میان طبقه‌ی کارگر اروپا و نیز جنبش‌های قدرتمند استقلال در مستعمره‌ها سر برآورده و در حال ظهور بود. علاوه بر این، یک انترناسیونال انقلابی هم تحت رهبری رژیم انقلابی جدید در شوروی تأسیس شده بود که سعی می‌کرد از هر دوی این پویاها استقبال کند و راه را نشان‌شان دهد. هم‌زمینه‌ی عینی و هم‌ترس و وحشتی که انترناسیونال کمونیستی و اتحاد شوروی موجب‌اتش را فراهم آوردند، عواملی زیان‌بخش و تضعیف‌کننده‌ی جاه‌طلبی‌های امپریالیست‌ها بودند. رهبری ناسیونالیست در آناتولیا مهارت خاصی در عبور از روی این نقطه‌ضعف امپریالیست‌ها داشت و در عین حال توانایی آن‌ها را هم داشت که میل و آفری به چاپلوسی از اتحاد شوروی نشان دهد و کمک مالی و نظامی حیاتی از شوروی دریافت کند.

رهبری ناسیونالیست که به نحوی مستقل از دولت استانبول تحت‌اشغال بریتانیا رفتار می‌کرد، از طریق تأسیس یک مجلس ملی جدید و یک دولت در آنکارا در همان ابتدای ۱۹۲۰ توانست نوعی وضعیت قدرت دوگانه را به وجود آورد. اما حتی در این مرحله هم جنبش ناسیونالیستی به رهبری کمال شروع به برقراری مرادوات دیپلماتیک با امپریالیسم بریتانیا کرد. طی این مرادوات بریتانیایی‌ها از کمال خواستند که هم از اتحاد شوروی فاصله بگیرد، هم از شر جنبش کمونیستی نوپا و هم قوای چریکی ارتش سبز متشکل از دهقانان خلاص شود. تمام این عناصر نامطلوب در ابتدای سال ۱۹۲۱ همان‌طور که بریتانیا می‌خواست تصفیه شدند و آنگاه دولت آنکارا به هدف خود رسید که همانا دعوت شدن به کنفرانس لندن در تاریخ فوریه‌ی ۱۹۲۱ بود.

برخلاف آنچه ادعا می‌شود، ارتش دائمی به رهبری کمال مستقیماً با قوای امپریالیست وارد جنگ نشد. پس از کنفرانس لندن، ارتش‌های فاتح غربی شروع به بیرون کشیدن قوای خود از آناتولیا کردند. آن‌ها اصطلاح جنگ استقلال در واقع جنگی علیه ارمنیان شرق ترکیه و عمدتاً علیه اشغال غرب کشور به دست یونانی‌ها بود. نه بریتانیایی‌های فاتح استانبول و حومه‌ی آن، نه ایتالیایی‌های اشغال‌گر مناطق اژه و مدیترانه و نه حتی فرانسوی‌هایی که بخش‌های جنوبی و جنوب شرقی آناتولیا را تصرف کرده بودند، جنگی علیه‌شان درنگرفت. اگرچه یک مقاومت مسلحانه‌ی کوچک مقیاس در برابر قوای فرانسه صورت گرفت اما باید به خاطر داشته باشیم که در واقعیت آن لشکر فرانسوی متشکل از ارمنی‌ها بود!

پس از شکست موفقیت‌آمیز یونانی‌ها (به طور اتفاقی بریتانیا به سرعت پس از کنفرانس لندن حمایت خود از یونانی‌ها را متوقف کرد) در آناتولیای غربی، دولت تحت رهبری مصطفی کمال در آنکارا در کنفرانس لوزان به سال ۱۹۲۳ از جانب دولت‌های امپریالیستی به رسمیت شناخته شد. با اعلام جمهوری (۲۹ اکتبر ۱۹۲۳) سه ماه پس از توافق لوزان، که در ماه جولای امضا شده بود، جمهوری بورژوازی ترکیه در خاک آناتولی که جایگزین امپراتوری نابودشده‌ی عثمانی گشت، متولد شد.

بورژوازی ترکیه در تلاش خود برای پایه‌گذاری جمهوری بسیار ضعیف و بزدل بود. بورژوازی از یک سو برای استقلال ملی‌اش در برابر غرب امپریالیست می‌جنگید و با این حال از دیگر سو ترسان از انجام الزامات انقلاب دموکراتیک بورژوازی بود زیرا از اینکه جنبش مردمی در آناتولیا شبیه به انقلاب شوروی شود واهمه داشت. به همین دلیل است که بورژوازی ترکیه به طور کامل دست به الغای سنت‌های مرتبط با دولت مستبد و کهن آسیایی عثمانی‌ها نزد. در برابر، بورژوازی ترک تمام آن سنت‌ها را اقتباس و با هم ترکیب کرد و به آن‌ها کمی چاشنی جمهوری خواهانه افزود. بنابراین محتوای دموکراتیک جمهوری بورژوازی جدید که مصطفی کمال بنیان گذاشت، بسیار ناچیز، و از سوی دیگر، خصلت سرکوب‌گرانه و توتالیتر آن بسیار غامض بود.

در نتیجه اصلاحات اجتماعی و سیاسی لازم برای انکشاف سرمایه‌داری مدرن در ترکیه از بالا و به روش‌های بیسمارکی انجام گرفت! آن اصلاحات برآیند یک انقلاب بورژوا دموکراتیک رادیکال نبودند. جمهوری بورژوازی جدید با ملاکان به توافق رسید و قدرت را با آن‌ها تقسیم کرد. از این رو، بورژوازی تا دهه‌ی ۱۹۶۰ راه انکشاف سرمایه‌داری پروسه‌ی را در پیش گرفت. بدین ترتیب انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه فرآیندی شدیداً به تأخیر افتاده و دردناک بوده است.

پایگاه طبقاتی قدرت سیاسی جدید متشکل از عناصر پیش‌رو بود: بوروکراسی لشکری-کشوری که همچنان موقعیت سنتی خود (به شکل عثمانیایی‌اش) در طبقه‌ی حاکم را حفظ کرده بود؛ بورژوازی تجاری؛ و زمین‌داران بزرگ در آناتولیا. عنصر هژمونیک در این بلوک از طبقه‌ی حاکم، بوروکراسی لشکری-کشوری تحت رهبری مصطفی کمال بود. قدرت کمالیست پیشتر در کنگره‌ی اقتصادی ۱۹۲۳ اعلام کرده بود که راه رشد سرمایه‌داری را در پیش خواهد گرفت. بدین ترتیب، دولت جدید اعلان کرد که علاقه‌مند به اقتصادی سرمایه‌داری بر مبنای مناسبات

لیبرالی است و هیچ مشکلی با سرمایه‌ی خارجی ندارد. به همین صورت، دولت آنکارا مسئولیت بدهی‌های عثمانی را بر عهده‌گرفت و تضمین داد که طی شش سال آینده هیچ کاری با امتیازات سنتی و معافیت‌هایی که دولت‌های امپریالیستی در طول دوران عثمانی به دست آورده بودند، نداشته باشد.

## تشکیل حزب کمونیست ترکیه

حزب کمونیست ترکیه (TKP) در ۱۹۲۰ به عنوان بخشی از کمینترن تحت نفوذ مستقیم انقلاب اکتبر شکل گرفت. کنگره‌ی گشایش حزب در باکو زیر نظر بلشویک‌ها برگزار شد. اما تنها پس از گذشت یک سال، جنبش ناسیونالیستی بورژوایی مصطفی کمال در توافق با امپریالیسم بریتانیا، توطئه‌های شدیدی علیه حزب کمونیست تازه‌کار ترکیه صورت داد. جنبش بورژوایی کمال از چشم‌انداز رشد حزب کمونیست ترکیه و امکان تبدیل یک انقلاب کارگری-دهقانی به یک دولت شبیه شوروی وحشت داشت. و در یک توطئه، ۱۵ عضو ارشد حزب کمونیست از جمله نخستین دبیرکل حزب، مصطفی صوفی، در تاریخ ۲۸ ژانویه‌ی ۱۹۲۱ در آب‌های عمیق دریای سیاه کشته (غرق) شدند.

این صفحه از تاریخ یک تراژدی واقعی برای کمونیست‌های ترک است. جنبش ناسیونالیستی بورژوایی مصطفی کمال سیاست ریاکارانه‌ی توافق‌های پنهان با امپریالیسم را در پیش گرفت تا جنبش کمونیستی ترکیه را به وسیله‌ی توسل جستن به دسیسه‌ها و توطئه‌ها نابود کند، در حالی که در عین حال تظاهر می‌کرد ضد امپریالیست و جنبشی پوپولیستی است که جویای یاری گرفتن از اتحاد شوروی است. و متأسفانه تقریباً در تمام ترفندهایش موفق بود. در واقع، این واقعیت تاریخی نمونه‌ی بارز اشتباهی [رایج] است: اعتماد کردن به بورژوازی در جنبش‌های رهایی بخش ملی و تلقی آن به عنوان یک متحد. نمونه‌ی مشابه دیگر تجربه‌ی اتحاد شوروی در چین با چیانگ کای-شک بود.

حقیقت این است که جنبش سوسیالیستی در ترکیه تا مدت زیادی نتوانست مأموریت رهبر بورژوا و بیسمارک‌گونه‌ای مانند مصطفی کمال و خصلت واقعی کمالیسم را درک کند. نقطه ضعف بنیادی اکثریت عظیم چپ ترکیه بینش ضدیت با امپریالیسم بدون محتوایی ضد امپریالیستی

است. به همین دلیل است که چپ در ترکیه تا سال‌ها جنبش کمال را به عنوان جنبشی واقعاً ضد امپریالیستی تلقی می‌کرد و حتی امروز در میان چپ‌ها هم سویی با کمالیسم وجود دارد. یکی دیگر از سوء برداشت‌های چپ این است که کمابیش سرمایه‌داری دولتی کمالیسم را با سوسیالیسم یکی می‌انگارد. بدین ترتیب جنبش چپ به طور کلی وظیفه‌ی خود را توجه به آن نوع دولت‌گرایی می‌داند که موجب تقویت سرمایه‌داری در ترکیه شد و انباشت سرمایه را برای بورژوازی محلی ممکن ساخت. جای افسوس است! اما این واقعیت دارد. یک موضوع به غایت مهم هم در کار است. به دلیل این رویکرد اشتباه به کمالیسم، چپ ترکیه در بسیاری از عرصه‌ها، به ویژه در مورد مسئله‌ی کرد که نگرشی شوونیستی تا همین امروز به آن داشته‌اند، ناتوان از درک درست بوده است.

تاریخ جمهوری بورژوازی در ترکیه تاریخ ظلم و جورهای تمام‌نشدنی، ممنوعیت‌ها و ترور دولتی علیه طبقه‌ی کارگر و جنبش سوسیالیستی بوده است. برای مثال، حزب کمونیست ترکیه، قدیمی‌ترین حزب چپ کشور، در طول ۷۰ سال تاریخ خود تنها به مدت دو سال توانست قانوناً فعالیت کند. مابقی آن، تاریخ فعالیت غیرقانونی و پنهانی بوده است.

حزب کمونیست ترکیه تقریباً در تمام دوران وجودش خط رسمی شوروی استالینیستی را در پیش گرفت. هر چند برخی گروه‌های اپوزیسیون در گذشته درون حزب کمونیست پدیدار شدند، اما هیچ‌یک از آن‌ها نتوانستند از استالینیسم بگسلند. تنها یک استثنا در کل تاریخ حزب کمونیست ترکیه وجود دارد که «اپوزیسیون کارگران» بود که در ۱۹۳۲ سازماندهی شد و مورد حمایت شاعر بزرگ ترک، ناظم حکمت، بود. اما این گروه اپوزیسیون اتهامش تروتسکیسم بود و توسط رهبری استالینیست حزب در نهایت تصفیه شد.

## نخستین مرحله‌ی قدرت کمالیستی: ۱۹۳۰-۱۹۲۳

سیاست‌های اقتصادی پی‌گرفته‌شده در نخستین سال‌های دولت بورژوازی، سیاست‌های اقتصادی لیبرالی در چهارچوب تلاش برای گسترش مراودات با سرمایه‌داری غرب بود. هدف اصلی این سیاست‌ها ایجاد اقتصادی ملی از طریق حرکت در امتداد راه رشد سرمایه‌داری بود. اما برای شروع سرمایه‌گذاری‌های کاپیتالیستی نه یک طبقه‌ی بورژوازی ملی و نه یک انباشت کافی سرمایه در ترکیه وجود داشت. در نتیجه، تمرکز سیاست‌های اقتصادی دولت در طول این دوره بر

تشویق و حمایت از کارآفرینی [کاسب‌کاری] سرمایه‌دارانه‌ی خصوصی بود. دولت جوان بورژوازی که تحت رهبری افسران عثمانی تشکیل یافته بود، قصد داشت مانع جریان خروج سرمایه از ترکیه به اروپا شود، کاری که توسط بورژوازی کمپرادور غیرمسلمان انجام می‌گرفت. این بورژوازی محلی در ترکیه بود که باید از این سرمایه استفاده می‌کرد، آن هم برای سرمایه‌گذاری در ترکیه نه تداوم خروج آن از کشور و جریان یافتنش به سمت غرب.

قدرت سیاسی در این دوره عمدتاً در دستان کادرهای بوروکرات لشکری-کشوری باقی ماند. این کادرها به یک معنا بر بورژوازی ملی در حال ظهور سروری می‌کردند. این جنبه‌ی خاص فرآیند انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه است. هدف این کادرها ایجاد یک طبقه و دولت بورژوا به شکل غربی‌اش بود. و همین کادرهای دولتی بودند که حزب جمهوری خواه خلق (CHP) را دقیقاً با همین هدف بنیان گذاشتند.

اما هم به رغم سیاست‌های لیبرالی و هم تصویب قوانین تشویقی، نه پیشرفت سرمایه‌داری صنعتی و نه سطح قابل قبولی از یک طبقه‌ی بورژوازی «ملی» امکان تحقق نیافت. برای این منظور نه میزان کافی انباشت سرمایه‌ی محلی و نه جریان سرمایه‌ی خارجی از سمت غرب به ترکیه هیچ کدام وجود نداشتند. اگرچه هدف سیاست کلی کمالیستی غربی شدن (یعنی تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری) بود، دولت‌های سرمایه‌داری غرب همچنان با احتیاط به جمهوری نوپای ترکیه نزدیک می‌شدند. در نتیجه، در طول این مرحله‌ی اول، ترکیه عمدتاً «کشوری مبتنی بر کشاورزی» با مناسبات تولید پیشا سرمایه‌داری باقی ماند.

در این سال‌های نخست، برخی اصلاحات فراساختاری انجام شدند که چهارچوب انکشاف سرمایه‌داری را تشکیل می‌دادند. مصطفی کمال که پیشگام این جریان اصلاحات بود، هدف جمهوری نوپای بورژوازی را بدین ترتیب معرفی کرد: «رسیدن به سطح کنونی تمدن غربی». اما این اصلاحات مرتبط با «غربی شدن» که مصطفی کمال در عرصه‌ی اجتماعی پیاده می‌کرد، در واقع برای جامعه‌ای که تداوم جامعه‌ی عثمانی بود، بسیار سخت‌قابلیت دسترسی داشت. علاوه بر این، برای عملی کردن این اصلاحات باید دگرگونی‌های مقتضی از مبنا صورت می‌گرفتند (صنعتی‌سازی، اصلاحات ارضی و غیره). اما این‌ها موردی بودند که ترکیه فاقد آن بود! نظام اجاره‌داری همچنان وجود داشت، به‌ویژه در بخش‌های شرقی و جنوب شرقی (کردستان ترکیه).

با وجود این، بوروکراسی کمالیستی به جای تصفیه‌ی این نظام اجاره‌داری خود را با آن متحد کرد. بدین ترتیب، بیشتر اصلاحات فراساختاری در عرصه‌ی اجتماعی اصلاحاتی سطحی بودند که نمی‌توانستند فراتر از محدودیت‌های رسمی حرکت کنند و «بیگانه با مردم» باقی ماندند.

## بحران جهانی سرمایه‌داری و دوره‌ی «سرمایه‌داری دولتی» در ترکیه:

۱۹۴۶-۱۹۳۰

در سال ۱۹۳۰ مخمصه‌ی اقتصادی جمهوری نوپای ترکیه به هیچ ترتیب امیدوارکننده نبود و این اتفاق در طول دوره‌ی وقوع بحران شدید نظام سرمایه‌داری جهانی (۱۹۲۹-۱۹۳۳) افتاد. این بحران اقتصاد ترکیه را به واسطه‌ی تجارت خارجی آن متأثر کرد. از آنجایی که صادرات ترکیه عمدتاً مبتنی بر کشاورزی بود، کاهش در قیمت‌های تولیدات کشاورزی هم منابع درآمدی دولت و هم زمین‌داران را کاهش داد. واحد پول ترکیه در این دوره به نحو چشم‌گیری ارزش خود را از دست داد. به علاوه، خزانه‌ی ترکیه به سبب آنکه دولت شروع به بازپرداخت بدهی‌های عثمانی در این زمان شوم کرده بود، در شرایط بخرنجی قرار داشت! این بدهی‌ها تقریباً یک‌دهم بودجه‌ی دولت را در کام خود فروکشیدند.

این شرایط ناخوشایند، دولت بورژوازی نوپا را مجبور به توسعه‌ی یک استراتژی اقتصادی جدید کرد. و این استراتژی شامل مداخله‌ی مستقیم دولت در حیات اقتصادی (دولت‌گرایی<sup>۲</sup>) به منظور شروع صنعتی‌سازی و تأسیس یک اقتصاد ملی بود. حال و هوای کادرهای بوروکرات لشکری-کشوری که در دولت جایگاه هژمونیک را داشتند، به همین نحو موافق اجرای این استراتژی بود. به خاطر آنکه این کادرها پیشاپیش در جایگاه طبقه‌ی حاکم بودند، اینک خود را هم صاحب دولت و هم حافظ جامعه‌ی دانستند. بوروکراسی کمالیستی باور داشت که سرمایه‌داری «ملی» در ترکیه تنها از طریق دولت می‌تواند پایه‌گذاری شود. بحران جهانی از این نظر باعث تقویت دیدگاه آن‌ها شد. اقتصاد اتحاد شوروی، دولت همسایه، که به نظر می‌رسید مبتنی بر دولت‌گرایی است، چندان تحت تأثیر بحران قرار نگرفت و در عوض به رشد خود ادامه داد و رهبران ترکیه متوجه پیشرفت شوروی در طول این دوره شدند.

تحت این شرایط، دولت ترکیه شروع به آماده‌سازی نخستین طرح‌های اقتصادی پنج‌ساله‌ی خود کرد، به یک معنا همانند آنچه که در اتحاد شوروی وجود داشت. این دوره، که از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۶ ادامه یافت، عصر «دولت‌گرایی» مطلق بود که در تمام عرصه‌های اقتصاد وجود داشت. حیات سیاسی تحت دیکتاتوری تک‌حزبی حزب رسمی دولت یعنی حزب جمهوری خواه خلق (CHP) بود که حکمرانی بوروکراسی را نمایندگی می‌کرد. هرچند نام این حزب واژه‌ی «خلق» را در برداشت اما هیچ ارتباطی با خلق و منافع او نداشت. در برابر، این حزب نماینده‌ی بلوک «بوروکراسی-بورژوازی-بزرگ مالکان» در برابر خلق کارگر بود.

سرمایه‌داری در این دوره تحت لوای مدیریت و رهنمود دولتی رشد یافت. نتیجتاً در تضاد با غرب، عصر سرمایه‌داری رقابتی در ترکیه وجود نداشت. در این زمان بنگاه‌های دولتی به سرعت گسترش یافتند و سهم‌شان از صنعت در اقتصاد ترکیه دوبرابر شد. تا ۱۹۵۰، بانک‌داری، نهادهای صنعتی بزرگ، معدن، انرژی، صنایع شیمیایی، حمل‌ونقل، ارتباطات، نساجی، صنایع مشروبات الکلی، سیگار (تتباکو) و غیره توسط دولت مدیریت می‌شدند. هدف بنیادی و درازمدت این رویه‌ی دولت‌گرایی و «سرمایه‌داری دولتی» فراهم کردن عرصه برای رشد یک صنعت سرمایه‌داری بومی و ایجاد یک طبقه‌ی «بورژوازی ملی» به وسیله‌ی انباشت سریع سرمایه از خلال استثمار فزاینده‌ی کار در بین مردم بود.

دولت‌گرایی در این سال‌ها در یک چهارچوب به‌غایت خودکامانه و سرکوب‌گر به لحاظ سیاسی پیاده شد و توده‌های کارگر حتی حق کوچک‌ترین اعتراضی نداشتند و در شرایط زندگی‌شان هیچ بهبود ارزنده‌ای به وجود نیامد. اما دولت توانست این سیاست کاپیتالیستی را که مبتنی بر استثمار فزاینده‌ی کار بود، تنها در پوشش رتوریک کلی «پوپولیسم» و «ضدیت با امپریالیسم» به اجرا درآورد. برخی از رهبران حزب کمونیست ترکیه که در آن موقع حزبی استالینیست بود، این رویه‌های قدرت کمالیستی را مورد حمایت قرار دادند. رهبران حزب (که در میانشان دبیرکل حزب هم وجود داشت) می‌خواستند که حزب دنباله‌روی قدرت کمالیستی باشد. برخی از این رهبران حزب را ترک کردند تا نشریه‌ای (نشریه‌ی کادرو به معنی کادر) در حمایت از دولت‌گرایی CHP منتشر کنند. آن‌ها این سرمایه‌داری دولتی را به مثابه‌ی سیاستی پوپولیستی و ضد امپریالیستی ستودند و بر ماهیت طبقاتی بورژوازی-ناسیونالیستی قدرت کمالیستی چشم پوشیدند. آن‌ها مدافع این ایده

بودند: «دولت‌گرایی ما از آن نوع دولت‌گرایی ملی است که مبتنی بر هیچ طبقه‌ای نیست و می‌تواند نمونه‌ای برای خلق‌های جهان باشد تا جنگ استقلال خود را شروع کنند.» این توهم عمیق، که دولت‌گرایی را معادل سوسیالیسم و جامعه‌ی بی طبقه می‌انگارد، از آن زمان در جنبش‌های چپ ترکیه به حیات خود ادامه داده و امروز نیز همچنان موجود است!

پس از مرگ مصطفی کمال در ۱۹۳۸، که پیشتر از او به عنوان «فرمانده‌ی ابدی» یاد می‌شد، حتی کوچک‌ترین تغییری در ساختار دیکتاتوری تک‌حزبی ایجاد نشد و یکی دیگر از پاشاهای پیشین عثمانی، عصمت اینونو، با لقب «فرمانده‌ی ملی» به ریاست جمهوری رسید.

هرچند ترکیه در جنگ جهانی دوم شرکت نکرد، اما توده‌های کارگر به دام فلاکت بی سابقه‌ای افتادند به طوری که گویی در جنگ مشارکت داشتند. افزایش گزاف در هزینه‌های نظامی، افت تولید به میزان ۵-۶ درصد در سال، استخدام جمعیت مولد عمدتاً در ارتش، افزایش ناگهانی در گران‌فروشی همانند وضعیت جنگی در سراسر کشور، همه و همه فلاکت و محرومیت را وخیم‌تر کرد. علاوه بر این، توده‌های کار تحت نظام سرکوب و ترور شدید قرار گرفتند. و اقلیت‌هایی که در ترکیه زندگی می‌کردند، مثل یونانی‌ها، ارمنی‌ها، یهودیان و غیره، نیز در این میان سهمی از سرکوب نصیب‌شان شد؛ املاک و دارایی‌شان مصادره شد و بسیاری از آن‌ها در نتیجه‌ی عملیات‌هایی مانند آنچه که تحت عنوان «مالیات بر ثروت» انجام گرفت، که میراثی از آلمان نازی بود، به اردوگاه‌های کار تبعید شدند.

این شرایط، همراه با اقدامات اقتصادی و سیاسی علیه برخی از بخش‌های طبقه‌ی حاکم، موجب بروز نارضایتی و تناقضاتی درون جامعه شد و عرصه را برای شکاف سیاسی در بلوک طبقه‌ی حاکم در دوره‌ی پس از جنگ فراهم کرد.

باید خاطر نشان کرد که اگرچه ترکیه وارد جنگ نشد اما چندان مقاومتی هم در برابر خودفروشی به کمپ امپریالیستی که فاتح احتمالی جنگ بود، نشان نداد. برای نمونه، دولت ترکیه اجازه داد یک گرایش فاشیستی نژادپرست درون دولت رشد کند که در صورت پیروزی آلمان نازی با نازی‌ها همکاری داشته باشد. تنها پس از آنکه مشخص شد آلمان برنده‌ی جنگ نیست، این جریان درون دولت تصفیه شد.



## دوره‌ی پس از جنگ: توازن قوای جدید جهان و ترکیه (۱۹۵۰-۱۹۴۶)

از آنجاکه ترکیه رویکردی غیرقابل اطمینان در جنگ جهانی دوم اتخاذ کرد و دوشادوش متحدان اروپایی اش در جنگ علیه نازیسم شرکت نداشت، موضع این کشور از نظر متحدانش مبهم بود. اما زمانی که شکست آلمان قطعی شد، ترکیه به شکل ریاکارانه‌ای علیه آلمان اعلام جنگ کرد تا سابقه‌ی دغلكارانه‌ی خود را جبران کند. این اعلام جنگ خیلی دیر انجام شد، درست پیش از فروپاشی خود آلمان.

در هم‌نشینی<sup>۳</sup> جدید جهانی، طبقه‌ی حاکم ترکیه متوجه شد که با رابطه‌ی جهانی به شدت تغییر یافته‌ای مواجه است. طوفان لیبرالی پس از شکست فاشیسم در اروپا وزیدن گرفته بود و ترکیه هم بنابراین مجبور بود اقدامات لیبرالی خاص خود را در عرصه‌ی سیاسی روی میز بگذارد تا بتواند با این تغییرات سازگار شود. بورژوازی ترکیه، که با مشکلات اقتصادی جدی طرف بود، در باب کمک اقتصادی از جانب سرمایه‌داری غرب ناامید بود و در این بستر مشخصاً اشتیاق داشت تا به امپریالیسم آمریکا نزدیک شود. با وجود این، ترکیه با پی بردن به اینکه دیکتاتوری تک‌حزبی نمی‌تواند در این هم‌نشینی جهانی جدید تداوم یابد، در سال ۱۹۴۶ مجبور شد تن به تشکیل احزاب سیاسی نوین دهد.

به بیان خلاصه، هم شرایط جدید در سراسر جهان و هم رابطه‌ی نوین با امپریالیسم ایالات متحده، اثرات خود را بر حیات سیاسی ترکیه در دوره‌ی بعدی گذاشتند. در نتیجه، CHP که تحت سلطه‌ی بوروکراسی بود، اینک دیگر مورد پسند برخی بخش‌های طبقه‌ی حاکم (به‌ویژه زمین‌داران بزرگ و تجار) نبود. بنابراین، ائتلافی که پیشتر در طبقه‌ی حاکم حول CHP شکل گرفته بود دچار شکافی اساسی شد. زمین‌داران بزرگ و تجار از CHP خارج شدند و حزب دموکراتیک (DP) را پایه گذاشتند. تأسیس حزب دموکراتیک گامی اساسی برای زمین‌داران بزرگ و تجار بود تا خود را از شر توفیق سیاسی بوروکراسی کمالیستی برهانند. و در سال ۱۹۵۰، با روی کار آمدن حزب دموکراتیک، دیکتاتوری تک‌حزبی CHP، که تقریباً ۳۰ سال به طول انجامیده بود، به پایان رسید. این وضعیت نوید خاتمه یافتن یک عصر در تاریخ جمهوری بود.

توده‌های گسترده‌ی مردم که حال خوشی در نتیجه‌ی سرکوب شدید تحت نظام دیکتاتوری

تک‌حزبی نداشتند، در انتخابات ۱۹۵۰ به حزب دموکراتیک رأی دادند و آن را با اکثریتی قاطع وارد پارلمان کردند. با این حال، حزب دموکراتیک که منافع زمین‌داران بزرگ و تجار را نمایندگی می‌کرد، در واقع حزب اصیل نظم موجود بود. از آنجایی که رژیم اجازه نمی‌داد بدیل‌های دیگری پیشاپیش مردم نمایان شوند، مردم ترکیه برای خلاص شدن از شرّ CHP به هر قیمتی به حزب دموکراتیک چسبیدند. حزب دموکراتیک از طریق تظاهر به اینکه مدافع دموکراسی و آزادی‌هاست، کارکردش انتقال خشم توده‌ها شد. اما پس از پیروزی چندان طول نکشید که حزب دموکراتیک ثابت کند که می‌تواند به اندازه‌ی CHP در دوران دیکتاتوری‌اش، خصم و دشمن بی‌رحم طبقه‌ی کارگر و چپ به طور کلی باشد.

در ۱۹۴۶ چند حزب چپ هم در کنار حزب دموکراتیک تأسیس شدند. برای نمونه، حزب کمونیست ترکیه دو حزب سوسیالیستی قانونی به وجود آورد زیرا هنوز تشکیل حزبی سیاسی با عنوان «کمونیست» غیرقانونی بود. یکی از آن‌ها «حزب کارگران و دهقانان سوسیالیست ترکیه» و دیگری «حزب سوسیالیست ترکیه» بود. با وجود این، بورژوازی بزدل و فریبکار ترکیه به سرعت نشان داد که چقدر در مورد احزاب چپ بی‌تسامح است. CHP کمالیست که همچنان در قدرت بود، در حالی که ادعا می‌کرد اصلاحات لیبرالی را پیاده می‌سازد، این دو حزب سوسیالیست را تنها شش ماه پس از پایه‌گذاری‌شان تعطیل کرد.

از دیگر سو، طبقه‌ی کارگر ترکیه نیز توانست از بحران سیاسی جدید پس از جنگ بهره‌برد و اتحادیه‌های قانونی را به وجود آورد. این نخستین بار از زمان آغاز جمهوری بود که اتحادیه‌های کارگری رسمیت یافتند. صدها اتحادیه‌ی کارگری محلی بنیان‌گذاری و هزاران کارگر در این اتحادیه‌ها سازماندهی شدند. مشخص بود که این جنبش اتحادیه‌ای در حال شکوفایی است. اما بورژوازی ترکیه از این امر وحشت داشت. تنها پس از شش ماه، اتحادیه‌های کارگری که سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها پایه‌گذاشته بودند تعطیل و سران آن‌ها دستگیر شدند. از این رو، بورژوازی توانست این جنبش اتحادیه‌ای در حال ظهور را سرکوب کند.

تاریخ جمهوری ترکیه از نقطه نظر حقوق اقتصادی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر تاریخ بازداری، ممنوعیت و سرکوب بوده است. قانون کار که چهارچوب قانونی مناسبات صنعتی را تعیین می‌کند، تنها ۱۳ سال پس از اعلام جمهوری در ۱۹۳۶ تصویب شد. به هر ترتیب، این قانون حق تشکیل

اتحادیه‌ها، چانه‌زنی جمعی یا حق اعتصاب را در بر نمی‌گرفت. تنها در ۱۹۴۷ بود که کارگران حق تشکیل اتحادیه‌ها را به دست آوردند. حتی در آن موقع هم حق اعتصاب و چانه‌زنی جمعی غیرقانونی اعلام شد. این حقوق تنها در ۱۹۶۳، یعنی چهل سال پس از اعلام جمهوری، به دست آمدند. از سوی دیگر، دولت بورژوازی تا ۱۹۶۰ به هیچ حزب سوسیالیستی قانوناً مجوز فعالیت نداد. با وجود این، بندهای قانونی‌یی که «پروپاگاندا کی‌مونیستی» را ممنوع می‌کردند، و البته برگرفته از قانون کیفری فاشیستی موسولینی در ۱۹۳۶ بودند، تا ۱۹۹۰ ملغی نشدند و حتی پس از اینکه تبصره‌های مشخص ملغی شدند، تبصره‌های برگرفته از قانون کیفری موسولینی در مصوبه‌های جدید ادغام شدند که شامل همان ممنوعیت‌ها می‌شد.

### دوره‌ی حکمرانی حزب دموکراتیک: ۱۹۶۰-۱۹۵۰

در نتیجه‌ی سیاست اقتصادی به نفع زمین‌داران بزرگ و تجار اهل واردات-صادرات، یک رشد سرمایه‌داری دیوانه‌وار در این دوره در بخش کشاورزی صورت گرفت و افزایش در تولید کشاورزی منتهی به بسط منابع بدهی خارجی شد. این رشد سراسیمه‌ی کشاورزی و پیشرفت چشم‌گیر در صنعتی‌سازی، متکی بر گسترش بحران اقتصادی جهان بود. نیروی محرکه‌ی این رشد در دهه‌ی ۱۹۵۰ گشایش زمین‌های جدید برای کشاورزی و استفاده از تکنیک‌های پیشرفته در کشاورزی بود که معنای آن چیزی جز انکشاف سرمایه‌داری در کشاورزی نبود.

با توجه به تحولات در سپهر سیاسی، تصفیه‌ی کادرهای بوروکرات لشکری-کشوری از دستگاه دولت-کسانی که مدافع پروپاقرص مداخله‌ی دولت در اقتصاد بودند- در این دوره آغاز شد، درست در زمانی که قدرت سیاسی در حال گذار به ائتلاف بورژوازی تجار و زمین‌داران بزرگ بود. اما نزاع بین بلوک سنتی مدافع مداخله‌گری در اقتصاد با بخش بورژوازی حامی لیبرالیسم، بدون آنکه سازشی در بگیرد، تداوم یافت.

روابط بین ترکیه و امپریالیسم ایالات متحده هر چه نزدیک‌تر شد. عضویت در ناتو (۱۹۵۲)، تصمیم آمریکا مبنی بر ورود ترکیه به طرح مارشال، شکل‌گیری سازمان پیمان مرکزی (CENTO) و غیره، همه و همه در این دوره اتفاق افتاد. و همچنین در این دوره بود که ترکیه فعالانه از طریق اعزام نیرو به جنگ کره و تبدیل شدن به یکی از نزدیک‌ترین متحدان آمریکا در خاورمیانه جانب

سیاست جنگ سرد ایالات متحده را گرفت.

در رابطه با مناسبات طبقاتی، دولت ترکیه در پی کنترل جنبش اتحادیه‌ای بود چرا که می‌دانست در سطح موجود انکشاف سرمایه‌داری، دیگر ممکن نبود که بتوان به وسیله‌ی ممنوعیت‌های مداوم و اقدامات سرکوب‌گرانه مانع جنبش اتحادیه‌ای طبقه‌ی کارگر شد. از این رو، دولت ترکیه با هدایت ایالات متحده، کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ترکیه (Turk-İş) را در ۱۹۵۲ به وجود آورد تا تحت نظارت دولت فعالیت کند. این سازمان وضعیتی تقریباً نیمه‌رسمی داشت و در پی ایجاد اتحادیه‌گرایی تجاری<sup>۴</sup> به سبک آمریکایی در میان طبقه‌ی کارگر ترکیه، به علاوه‌ی مقادیر دست‌و‌دلبازانه‌ی کمک مالی از جانب آمریکا بود که وزارت کار ترکیه نقش قابل‌ه را برای راه‌اندازی‌اش ایفا می‌کرد. این سازمان گام بزرگی برای استخدام کارگران بخش عمومی در Turk-İş برداشت.

دوره‌ی بین ۱۹۵۰ و ۱۹۵۵ دوره‌ی لیبرالیسم تام است. این دوره همچنین پیش‌زمینه‌های بحران اقتصادی و مالی را که در افق مشخص بود، فراهم آورد. دولت بورژوا بدهی‌های خارجی را تا حدی عظیم افزایش داد و سیاست یک‌جانبه‌ی سرمایه‌گذاری عمدتاً در کشاورزی را پیش گرفت و روی منابع درآمدی ناشی از صادرات کشاورزی حساب باز کرد. این وضعیت مورد طبع منافع سرمایه‌ی امپریالیستی بود و هم سرمایه‌داران آمریکایی و هم اروپایی ترجیح می‌دادند که وام‌هایی بانرخ‌های بالای سود بپردازند و از فروش محصولاتشان در عوض سرمایه‌گذاری‌های مستقیم سود ببرند. این اوضاع پس از چندی ترکیه را وارد یک بن‌بست اقتصادی و مالی تمام‌عیار کرد.

نخستین بحران جدی سرمایه‌داری ترکیه در ۱۹۵۸ روی داد. هم بحران مالی و هم بحران ناشی از بدهی‌های خارجی عرصه را برای براندازی حکومت حزب دموکراتیک فراهم نمود. کسر موازنه‌ی تجارت خارجی به ۶۰ درصد کل صادرات رسید. واردات درون‌دادهای ضروری برای صنعت (ماشین‌ها، تجهیزات، مواد خام) ناممکن شد. در نتیجه، از حجم سرمایه‌گذاری‌ها کم و اقتصاد کوچک شد و مخارج اجتماعی کاهش یافتند. در نهایت، ترکیه به چنان وضعیتی قدم گذاشت که نمی‌توانست بدهی‌های خارجی خود را بازپرداخت کند. البته این طبقات زحمتکش بودند که بیشترین رنج و آسیب را از این تحولات بردند. اما از سوی دیگر، اوضاع افسران پایین‌مرتب‌تر در

ارتش و سایر مقامات در دیگر وزارتخانه‌های کشوری به صورت روزانه و خیم‌تر می‌شد. حزب دموکراتیک به تزریق کمک مالی از محل دارایی‌های دولتی و بانک‌ها به زمین‌داران بزرگ به رغم بحران اقتصادی ادامه داد، در حالی که به نحو مقتضی حمایتی از سرمایه‌داران صنعتی نمی‌کرد. این اوضاع به طور طبیعی موجب بروز واکنش در میان بورژوازی صنعتی شد. حزب دموکراتیک به شکل ابلهانه‌ای از طریق کاهش امتیازات اقتصادی بوروکراسی نظامی و تضعیف نفوذ سیاسی آن‌ها موجبات ناخشنود کردن ارتش را فراهم کرد.

بورژوازی صنعتی مال و اموال کافی داشت و در پی حذف سلطه‌ی زمین‌داران بزرگ بود. هم‌زمان، امپریالیست‌ها نیز مدافع پایان بخشیدن به قدرت زمین‌داران بزرگ بودند که مانعی برای انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه محسوب می‌شدند. امپریالیسم اینک حامی اجرای یک توسعه‌ی سرمایه‌داری برنامه‌ریزی شده تحت لوای بورژوازی صنعتی بود. اما همین طور واضح و مبرهن بود که چنین دگرگونی اساسی‌یی در اقتصاد نمی‌تواند محقق شود تا زمانی که حزب دموکراتیک حاکم کشور است، زیرا آن‌ها حامی چنین نوعی از توسعه نبودند.

### عصر جدید در پی کودتای نظامی ۲۷ می: ۱۹۶۰-۱۹۷۰

چندین تظاهرات دانشجویی عظیم علیه دولت در آخرین روزهای حکمرانی حزب دموکراتیک روی دادند که موجب بروز تناقضات عمده در میان طبقات کارگر و متوسط شهری شدند و به سرعت با کودتایی از جانب افسران پایین مرتبه و میانی مواجه گردیدند. زمان زیادی از این کودتای گذشته که نخست‌وزیر پیشین، مندرس و دو تن از وزیران برجسته‌اش بدون روند قانونی از کار برکنار و به دار آویخته شدند. هر دستاورد دیگری هم که این کودتا داشت، هم بورژوازی صنعتی ترکیه و هم امپریالیسم به آن خوشامد گفتند زیرا صرف نظر از مقاصد این افسران کودتای پایین مرتبه، نهایتاً در بلندمدت این به نفع بورژوازی صنعتی و امپریالیسم بود که کودتا صورت بگیرد.

از نظر این افسران، آن‌ها انقلابی برای دفاع و حفاظت از آزادی‌ها و نهادهای جمهوری که آناتورک پایه‌ریزی کرده بود، و در برابر رویه‌های غیردموکراتیک حزب دموکراتیک انجام داده بودند! به هر ترتیب، طولی نکشید که این افسران «انقلابی» نیات واقعی خود را در اولین بیانیه‌ی سیاسی‌شان بی‌درنگ پس از کودتا افشا کردند: «ما به تمام معاهدات بین‌المللی متعهد می‌مانیم.

ما به ناتو و سازمان پیمان مرکزی متعهدیم.» چنین بیانیه‌ای از طرف خونتای «انقلابی» باید خیال امپریالیست‌ها را راحت کرده باشد چرا که هم به ایالات متحده و هم به اروپایی‌ها تضمین می‌داد که اوضاع طبق روال همیشه است و نیازی به نگرانی نیست!

به سرعت پس از کودتا، CHP حزبی که مصطفی کمال بانی آن بود، از جانب افسران فراخوانده شد تا قدرت را به دست بگیرد. CHP نماینده‌ی بورژوازی شهری بود که حول İŞ Bankası (یعنی بانک تجارت) - بانکی که بزرگ‌ترین بانک ترکیه بود و همچنان هست و تا حدودی تحت تملک خود CHP است - دارودسته‌ی روشنفکران بورژوا و بوروکراسی لشکری - کشوری گرد آمده بودند. این حلقه‌ها خواهان تحقق یک صنعتی‌سازی کاپیتالیستی برنامه‌ریزی شده (چیزی که آن را «اقتصاد ترکیبی» می‌نامیدند) و نیز جذب سرمایه‌ی خارجی بودند. به همین منظور، آن‌ها «سازمان برنامه‌ریزی دولتی» را بنیان گذاشتند تا برنامه‌ای پنج ساله را با کمک غرب امپریالیست تدوین کنند. از طریق این برنامه‌ها قصد بر این بود که مناسبات تولید پیشا سرمایه‌داری نابود شوند، اصلاحات ارضی انجام بگیرد و منابع از کشاورزی به صنعت انتقال یابند، اقدامی که اساساً علیه زمین‌داران بزرگ بود.

پس از این شور و هیجان کوتاه، کار همیشگی رژیم پارلمانی در ترکیه از نو آغاز شد، از جمله فرآیند انتخاباتی، و در ۱۹۶۵ حزب عدالت (AP) به قدرت رسید. اگرچه این حزب به عنوان خط‌فرعی حزب دموکراتیک تأسیس شده بود، اما اینک برخلاف گذشته نماینده‌ی بورژوازی صنعتی بود. AP سیاست اولویت‌دهی به صنعت را در پیش گرفت، به‌ویژه اولویت‌دهی به خط مونتاژ در صنعت. این وضعیت منجر به رشد ناگزیر در تمرکز و مرکزیت‌یابی سرمایه شد.

سال ۱۹۶۰ هم از نقطه نظر انکشاف سرمایه‌داری و هم رشد جنبش طبقه‌ی کارگر و تبدیل آن به جنبشی توده‌ای نقطه‌ی عطف مهمی است. یک قانون اساسی جدید در نتیجه‌ی کودتای نظامی ۲۷ می ۱۹۶۰ تدوین شد. عصر جدیدی با ظهور دموکراتیک‌سازی نسبی هم در حیات سیاسی و هم اجتماعی گشایش یافت.

در طول چهل سال نخست جمهوری، بورژوازی بومی به لطف انباشت سرمایه‌ی ناشی از سرمایه‌داری دولتی پروبال گرفت. و شروع به سرمایه‌گذاری‌های صنعتی خصوصی کرد. صنعت سرمایه‌داری خصوصی با فراز و نشیب‌هایی در همین دوره رشد یافت. و به موازات این تحول،

طبقه‌ی کارگر به سرعت و به خوبی شروع به گسترش و تکاپو کرد. در دهه‌ی ۱۹۶۰، کل جامعه نشان داد که به شکوفایی سیاسی و فرهنگی گرایش دارد. تمام بخش‌های جامعه دست‌به‌کار تأسیس سازمان‌ها، انجمن‌ها، تعاونی‌ها و غیره شدند. برای نخستین بار ظرف چهل سال، کتاب‌های ممنوعه‌ی چپی امکان انتشار قانونی در سطح عموم یافتند. اندیشه‌های سوسیالیستی توجه بخش‌های وسیعی از روشنفکران را به خود جلب کردند. اگرچه این تحولات آغازگر فرآیندی بی‌دروپیکر با فراز و نشیب‌های فراوان بودند، در مقام مقایسه با تاریخ جنبش‌های پرولتاریایی در کشورهای اروپایی، چه فرآیند به تأخیر افتاده‌ای بوده است!

تحولات مهمی در رابطه با جنبش طبقه‌ی کارگر پس از ۱۹۶۰ روی دادند. در ۱۹۶۱، یک حزب سوسیالیست قانونی با نام TIP (حزب کارگران ترکیه) بنیان‌گذاری و تبدیل به نخستین حزب توده‌ای در تاریخ جمهوری شد. بنیان‌گذاران این حزب نخست فعالین اتحادیه‌ای بودند و سپس روشنفکران سوسیالیست به آن پیوستند. حزب کارگران ترکیه که به سرعت توجه کارگران فعال در اتحادیه‌ها را به خود جلب کرد از همان ابتدای کار بسیار مردمی بود، هم در مناطق شهری و هم روستایی. در ۱۹۶۵، حزب در انتخابات پارلمانی ۱۵ کرسی را کسب کرد و توانست از نظام دموکراتیک‌تری که آن موقع وجود داشت، بهره‌برداری کند. این پیروزی‌ها به کارگران دل و جرأت بخشید و در ۱۹۶۳ آن‌ها توانستند حق اعتصاب و چانه‌زنی جمعی را از آن خود کنند. طبقه‌ی کارگر که با پیروزی‌های خود دلگرم شده بود، پس از ۱۹۶۳ به مبارزه‌ی خود ادامه داد. در این زمان تنها کنفدراسیون دولتی Turk-Is وجود داشت و چندی نگذشت که مشخص شد این سازمان ناتوان و بی‌علاقه به حمایت از مبارزات اقتصادی فزاینده‌ی طبقه‌ی کارگر است. کنفدراسیون ثابت کرد که بیگانه از آرمان کارگران است و خیلی نگذشت که اپوزیسیونی قدرتمند درون خود Turk-Is به وجود آمد. نسل جدید کارگران و رهبران‌شان نسبت به نوعی از اتحادیه‌گرایی که تحت پوشش «اتحادیه‌گرایی فراحزبی و غیرسیاسی» کاسه‌لیس دولت بورژوازی بود، انتقاد داشتند و می‌کوشیدند تا مجرای نوینی برای مبارزات اتحادیه‌ای بگشایند. چهار اتحادیه (معدن، لاستیک، نشر و مواد غذایی) از Turk-Is اخراج شدند و در ۱۹۶۷ کنفدراسیونی جدید با نام کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگران انقلابی (DISK) را پایه گذاشتند. این اتحادیه‌ها همواره در خط مقدم مبارزات بوده‌اند و مشخصاً در بخش خصوصی سازماندهی کرده‌اند.

DISK در مبارزات اتحادیه‌ای در سراسر ترکیه تبدیل به مرکز توجه و کانونی برای حلقه‌های سوسیالیستی فعال درون پرولتاریا شد. و سپس نوبت به نقطه‌ی عطفی دیگر در تاریخ طبقه‌ی کارگر ترکیه رسید: سال ۱۹۶۸.

فعالیت جوانان و موج اعتصاب‌های سراسری در اروپا در سال ۱۹۶۸ به سرعت جوانان ترکیه را متأثر و بسیج کرد. و موج مبارزات طبقه‌ی کارگر که همان موقع آغاز شده بود نیز فراسوی چهارچوب قانونی بورژوازی گام نهاد و شدت و گستره‌ی آن با استفاده از تاکتیک‌هایی مثل تسخیر کارخانه‌ها، بایکوت‌ها و اعتصاب‌های غیرقانونی افزایش یافت. هرچند همه‌ی آن مبارزات به شکلی خودانگیخته رشد پیدا کردند اما به تمامی شامل جوهری انقلابی بودند. این مبارزات بی‌درنگ با مطالبات افزایش یابنده‌ی جوانان در حمایت از استقلال ملی و تظاهرات و تسخیر اراضی توسط دهقانان در مناطق روستایی پی گرفته شدند. DISK قدرتمندتر شد و کارگران متعلق به Turk-Is مبارزات خود برای خروج از آن سازمان و عضویت در DISK را آغاز کردند.

در ۱۹۶۸، تنها حزب قانونی و توده‌ای چپ حزب کارگران ترکیه (TIP) بود. بسیاری از حلقه‌ها و افراد چپ، که گرایش‌های سیاسی گوناگونی داشتند فعالیت سیاسی خود را در این حزب انجام می‌دادند. حزب غیرقانونی کمونیست ترکیه (TKP) نیز از دیگر سو تا ۱۹۷۳ برای تشکیل سازمانی مجزا تلاش نمی‌کرد و آن هم درون حزب کارگران ترکیه به فعالیت خود ادامه داد. در واقعیت، اکثریت رهبران TIP اعضای سابق TKP بودند. به رغم این، شکافی کامل بین کادرهای قدیمی TKP و نسل‌های جدید که بی‌اطلاع از تاریخ TKP بودند، وجود داشت. با وجود این، TKP قدیمی‌ترین و به یک معنا، حزب تاریخی طبقه‌ی کارگر ترکیه بود و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، اگر نخواهیم TIP را از ماجرا خارج کنیم، بر بسیاری از صورت‌بندی‌های سیاسی در ترکیه تأثیر خود را حفظ کرد.

در دهه‌ی ۱۹۶۰، در فرآیند بسیج سیاسی ترکیه، چریکیسم<sup>۵</sup> و مائوئیسم، مشخصاً درون جنبش جوانان، همانند سایر کشورهای آن موقع، شروع به سازماندهی کردند. به همین خاطر و نیز بنا به عوامل دیگر، TIP که در ابتدا فراکسیون‌های مختلف چپ را در کالبد خود متحد کرده بود، به تدریج شروع به تجربه‌ی انشعابی و خیم کرد. پس از آن زمان، هرگز یک حزب قانونی طبقه‌ی کارگر که توده‌ای و قابل مقایسه با دوره‌ی رشد اولیه‌ی TIP باشد در ترکیه وجود نداشته است. انشعابی



تأسف‌بار اما گریزناپذیر درون TIP به وقوع پیوست: چریکیسم و مائوئیسم در یک سو و انقلابیون پرولتری که به دفاع از کارگران در سازمان‌های پرولتری ادامه دادند، در سوی دیگر. در این زمان، دولت دست‌به‌کار سازماندهی جنبش‌های ارتجاعی مذهبی و چرخاندنشان علیه کارگران و دانشجویان شد تا جنبش چپ در حال ظهور را سرکوب کند. کمپانی‌های نفتی عربی-آمریکایی همانند ARAMCO در خاورمیانه مستقیماً به تأمین مالی این سازمان‌های ارتجاعی برخواستند.

بورژوازی آماده می‌شد تا نه تنها به سازمان‌های اتحادیه‌ای طبقه‌ی کارگر بلکه همچنین به طور کلی علیه حقوق اتحادیه‌ای حمله کند. دولت بورژوازی حمله‌ی خود را با وضع لوایح قانونی به منظور تعطیل کردن DISK شروع کرد و طبقه‌ی کارگر به سرعت با ضد حمله‌هایی عظیم پاسخ آن را داد. در تاریخ ۱۵ و ۱۶ ژوئن تظاهراتی کارگری انجام شد که بیش از ۱۵۰۰۰۰ کارگر در استانبول و ازمیت در آن شرکت داشتند. این روزها یعنی ۱۵ و ۱۶ ژوئن ۱۹۷۰ روزهای بسیار مهمی در تاریخ مبارزات طبقه‌ی کارگر ترکیه هستند. خیابان‌های استانبول و ازمیت که خاستگاه طبقه‌ی کارگر مدرن ترکیه‌اند، به خاطر قوت و نیرومندی تظاهرات در طول این دو روز به لرزه افتادند. در آن روزها، کارفرماها یا در خانه‌هایشان پنهان می‌شدند یا به سرعت استانبول را ترک می‌کردند. پلیس و ارتش با اسلحه به جان کارگران افتادند و نتیجه‌ی آن ۳ کشته و بیش از ۲۰۰ زخمی بود. حکومت نظامی اعلام شد، خروج از خانه برای توده‌ها ممنوع شد و کمابیش قانون منع رفت‌وآمد به اجرا درآمد! این منع رفت‌وآمد به مدت دو ماه ادامه داشت تا هر تظاهراتی سرکوب شود اما به رغم همه‌ی این اقدامات آن‌ها نتوانستند اراده‌ی طبقه‌ی کارگر را درهم بشکنند که اینک اشتیاق بیش از پیش شدیدی به تغییر نشان می‌داد. تا پیش از این هرگز چنین طوفان قدرتمندی از جناح چپ وزیدن نگرفته بود.

### ۱۹۸۰-۱۹۷۰: دوره‌ی انحصاری شدن سرمایه در ترکیه

این دوره عصر شتاب انحصاری شدن سرمایه در صنعت است. هم‌جوشی سرمایه‌ی بانکی و صنعتی، شکل‌گیری گروه‌های سرمایه‌ی مالی همانند غرب و آغاز ایفای نقش‌شان در سیاست در همین دوره اتفاق افتاد. و تمایزیابی بین طبقه‌ی سرمایه‌دار بیش از پیش گسترش یافت. برای

مثال، بورژوازی بزرگ که مبتنی بر بانک و سرمایه‌ی صنعتی است، سازمان مجزای خود را بنیان گذاشت: TUSIAD، سازمانی که اینک در ترکیه «باشگاه ثروتمندان» نام دارد. این سازمان در ۱۹۷۰ تشکیل شد و از آن زمان به بعد تبدیل به عنصری تعیین‌کننده در قدرت سیاسی شد. خصلت متمایز انکشاف سرمایه‌داری در این دوره اجرای مدلی از صنعتی‌سازی مبتنی بر بدهی‌های خارجی و «جایگزینی واردات» است. نمود انضمامی این مدل، رشد سریع در صنعت مونتاژ در دهه‌ی ۱۹۷۰ بود. برای نمونه، صنعت خودرو و صنعت کالاهای مصرفی پر دوام ترکیه از همان ابتدای امر به عنوان صنایع مونتاژ پایه‌گذاری شدند. اجزا از خارج وارد ترکیه و سپس در آنجا مونتاژ می‌شدند. آن سرمایه‌دارانی که در این صنایع سرمایه‌گذاری کرده بودند به وسیله‌ی پرداخت دستمزدهای بسیار پایین به کارگران و افزایش نرخ استثمار توانستند در مدت زمان کوتاهی انباشت سرمایه‌ی بسیار عظیمی را نصیب خود سازند.

### کودتای نظامی ۱۲ مارس ۱۹۷۱

بورژوازی ترکیه با این طرز فکر که موفق شده طبقه‌ی کارگر را از خلال سیاست‌های سرکوب پس از آغاز جمهوری آرام کند، مدت‌ها احساس راحتی می‌کرد. با وجود این، زمانی که بورژوازی متوجه شد که قدرت اپوزیسیون طبقه‌ی کارگر با فراز و نشیب‌هایی در یک دوره‌ی آزادی نسبی افزایش یافته است، بی‌درنگ شروع به پیشبرد استراتژی سرکوب علیه این اپوزیسیون کرد. بنابراین، تنها پس از ده سال، دومین کودتای نظامی رخ داد. این واقعیت مسلم که جنبش طبقه‌ی کارگر با فراز و فرودهایی رشد کرده و بیش از پیش مبارزه‌جو شده بود، همراه با تشدید فعالیت‌های ضد آمریکایی جوانان و غیره، هم طبقات حاکم در ترکیه و هم امپریالیسم آمریکا را دچار وحشت کرده بود. علاوه بر این، جریان‌های آمریکاستیزی و استقلال ملی درون ارتش هم گسترش یافته بودند. قدرت‌های حاکم راه‌حل را در انجام یک کودتای نظامی دیگر (۱۲ مارس ۱۹۷۱) یافتند و در پارلمان را تخته کردند. به دلیل آن که این اقدام نخست به عنوان کودتایی چپ‌گرایانه ترسیم شد، بخش معینی از انقلابیون خرده‌بورژوا شدیداً در گمراهی به سر می‌بردند. در واقع این کودتا، کودتایی ارتجاعی (راست‌گرایانه) بود که تحت رهبری ایالات متحده صورت گرفت!

در این دوره‌ی رژیم‌های به‌غایت سرکوب‌گر و شبه‌نظامی، بین ۱۹۷۱ و ۱۹۷۴، هم جنبش

کارگری و هم جنبش سوسیالیستی در حال رشد ضربه‌ای سخت خوردند. تنها حزب قانونی طبقه‌ی کارگر، TIP، بسته شد. فعالیت‌های اتحادیه‌ها که شعب DISK بودند، و نیز انجمن‌های جوانان ممنوع اعلام شدند. هزاران تن از روشنفکران سوسیالیست، کارگران، جوانان انقلابی، فعالان اتحادیه‌ای و غیره دستگیر شده و مورد شکنجه قرار گرفتند. جنبش چپ‌گرا کاملاً از هم پاشید و سازمان‌ها پراکنده شدند. دولت بورژوازی ترکیه سه تن از رهبران جنبش دانشجویی را که دانشجویان دانشگاه بودند و سن هر کدام تنها [کمی] بالای ۲۰ سال بوده به اتهام نقض قانون اساسی به دار آویخت. هدف بورژوازی مرعوب ساختن جوانان انقلابی و منزوی کردن سوسیالیست‌ها و انقلابیون از سمت مردم بود. بورژوازی ترک این رژیم سیاسی تام‌الاختیار (رویه‌های دولتی - پلیسی سرکوب) را تقریباً تبدیل به رژیم دائمی کرد تا مبادا مهلتی به طبقه‌ی کارگر دهد.

این دوره از دومین دیکتاتوری نظامی ۳ سال به درازا کشید و مشق بورژوازی برای رژیم فاشیستی نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ بود. بورژوازی [از این دوره] درس‌های زیادی آموخت که فقط به اعمال ممنوعیت‌های جدید برای جلوگیری از رشد چپ محدود نمی‌شد. بورژوازی از طریق لغو تمام بندهای دموکراتیک قانون اساسی قدیم، قانون اساسی نسبتاً لیبرال تر ۱۹۶۱ را به کلی تغییر داد. مثلاً بندهای ضد سوسیالیستی جدیدی وارد قانون کیفری کرد. از سوی دیگر، بورژوازی در پوست حزب خلق، حزب دولتی ۵۰ ساله رفت تا چنین نشان دهد که آن حزبی سوسیال دموکرات است و بدین وسیله طبقه‌ی کارگر را فریب دهد. معمار این فریبکاری نخست‌وزیر اجویت (Ecevit) بود.

### پس از ۱۹۷۳ و جنبش روبه‌شکوفایی طبقه‌ی کارگر

در ۱۹۷۳ انتخابات جدید برگزار شد و در ۱۹۷۴ حزب به ظاهر چپ اجویت به قدرت رسید. بحران سیاسی تازه‌ای هم برای بورژوازی و هم برای چپ سر بر آورد. جنبش چپ اینک به تمامی تجزیه و به ده‌ها سازمان جدید تقسیم شده بود.

به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی دو گرایش عمده در میان این چپ تجزیه‌شده وجود داشت. نخست، گرایش چپ سنتی استالینیستی که هدفش سازماندهی در میان طبقه‌ی کارگر و جنبش اتحادیه‌ای بود و از خط رسمی CPSU پیروی می‌کرد. دوم، گرایش پوپولیستی انقلابی که در میان جوانان دانشجو و لایه‌های خرده‌بورژوازی شهری و شهرستانی سازماندهی می‌کرد. البته منبع تغذیه‌ی ایدئولوژیک این گرایش نیز استالینیسم بود. خط سیاسی آن‌ها در مائوئیسم و چریکیسم

تجلی می‌یافت.

متأسفانه یک گرایش کمونیستی انترناسیونالیستی که بر مبنای مارکسیسم انقلابی سازمان یافته باشد در آن دوره وجود نداشت. هر چند حلقه‌های روشنفکری محدودی وجود داشتند که مدافع اندیشه‌های تروتسکی و منتقد استالینیسم بودند اما آن‌ها نتوانستند سازمان سیاسی فعال یا حتی یک خط فکری در میان جنبش چپ به وجود آورند چرا که جریان استالینیستی در بین جنبش چپ ترکیه بسیار قدرتمند بود و ایده‌ی «سوسیالیسم دولتی استالینیستی» در میان روشنفکران سوسیالیست شدیداً مورد قبول بود. در آن هنگام، در بین چپ‌گرایان ترکیه پیشداوری جدی و منفی‌بی نسبت به تروتسکی و تروتسکیسم وجود داشت و همچنان دارد. از نظر آن‌ها، تروتسکی «دشمن لنینیسم»، «یک آوانتوریست»، «خائن» و غیره است.

در ۱۹۷۳، TKP که سال‌ها تنها به عنوان دفتر خارجی مسکو موجودیت داشت، تصمیم گرفت به صورت غیرقانونی درون کشور دوباره دست به سازماندهی بزند. این گام بزرگی به پیش برای TKP بود و حتی به رغم فعالیت غیرقانونی به سرعت محبوبیت و گسترش یافت. علت اصلی این محبوبیت به رغم سازمان غیرقانونی TKP، این بود که این حزب یک جنبش توده‌ای قانونی و گسترده را در اطراف خود به وجود آورده بود که می‌توانست جنبش اتحادیه‌ای را به واسطه‌ی تسلط بر رهبری DISK تحت تأثیر قرار دهد. بین ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بسیاری از اعضای این حزب غیرقانونی موفق شدند به عنوان کمیته‌های اجرایی تعداد زیادی از اتحادیه‌ها و سازمان‌های توده‌ای قانونی انتخاب شوند. در کنار آن‌ها، همچنین انجمن‌های قانونی جوانان، معلمان، کارمندان فنی و زنان با ده‌ها هزار عضو وجود داشتند که مستقیماً تحت کنترل حزب تشکیل یافته بودند. و البته صدها هسته‌ی حزبی مخفی متشکل از کارگران کارخانه‌ها هم موجودیت داشتند.

این روش سازماندهی TKP در واقع روش درستی بود. متأسفانه، هم خط سیاسی و هم رهبری حزب کاملاً سوسیال رفورمیست بودند و هم‌دستی طبقاتی می‌کردند. از آنجایی که رهبری TKP متکی بر بوروکراسی شوروی بود و بدون چون و چرا خط مورد نظر مسکو را پی می‌گرفت، نتیجه‌ی گریزناپذیر، انشعاب در حزب بین کسانی که می‌خواستند مسیری انقلابی‌تر را در پیش گیرند و رفورمیست‌ها بود. در این زمان، چندین و چند حزب سوسیالیستی قانونی و غیرقانونی تشکیل شده بودند اما هیچ یک از آن‌ها نفوذی همانند TKP بر جنبش‌های کارگری نداشت.

در دوره‌ی بین ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ رشد جنبش طبقه‌ی کارگری سابقه بود و در عین حال اندیشه‌های سوسیالیستی در میان طبقه‌ی کارگر در حال گسترش بودند. DISK تحت هدایت TKP برای نخستین بار در ۱۹۷۶ یک گردهمایی توده‌ای را به منظور بزرگ‌داشت اول ماه می، که در ۵۰ سال گذشته ممنوع بود و تقریباً به طور کامل از ذهن پرولتاریا زدوده شده بود، سازماندهی کرد. ۲۰۰ هزار نفر به این گردهمایی پیوستند و جنبش اتحادیه‌ای دست به سازماندهی اعتصاب‌ها زد، اعتصاب‌هایی که طولانی‌ترین نمونه‌ها در تاریخ ترکیه بودند. مبارزه جوتین اتحادیه‌ی DISK یعنی اتحادیه‌ی کارگران فلزکار آغازگر اعتصاب‌ها بود که بیش از ۱۲۰ کارخانه در بخش خصوصی و ۴۰ هزار کارگر را در بر می‌گرفت و به مدت ۱۱ ماه تداوم یافت. یک جنبش همبستگی گسترده و قدرتمند پیرامون این اعتصاب‌ها شکل گرفت. جنبش جوانان، جنبش زنان کارگر، روشنفکران و غیره، همگی در کنار چادرهای اعتصاب همراه با کارگران اعتصاب‌کننده در طول ۱۱ ماه اعتصاب حاضر شدند و اعلام همبستگی کردند. خانواده‌های اعتصاب‌کنندگان به حال خودرها نشدند بلکه از طرف تمام این گروه‌ها مورد حمایت قرار گرفتند.

بورژوازی ترکیه از این وقایع وحشت و به درستی پیشبینی کرد که حتی شمار بسیار بیشتری در بزرگ‌داشت بعدی اول ماه می شرکت خواهند کرد. اکنون یک گردش به چپ در دیدگاه‌های صنعتی و سیاسی به وجود آمده بود و بورژوازی می‌توانست آن را ببیند. در ماه می ۱۹۷۷ بیش از ۵۰۰ هزار نفر از تمام بخش‌های جامعه در بزرگ‌داشت‌های اول ماه می شرکت کردند. با وجود این، بورژوازی پیشاپیش اقدامات تلافی جویانه‌ی خود را آغاز کرده بود و دست به هر نوع عمل تحریک‌آمیزی برای کارشکنی در گردش به چپ توده‌ها زد که هم‌زمان شده بود با رشد قدرت اتحادیه‌ای. بورژوازی ترکیه در این اعمال ضد انقلابی خود از کمک‌های سرویس‌های اطلاعاتی امپریالیسم آمریکا بهره گرفت.

این گردهمایی عظیم اول ماه می شاهد اعمال تحریک‌آمیز و خون‌باری بود که توسط سرویس‌های اطلاعاتی ترکیه و آمریکا مدیریت شدند؛ ۵۰۰ هزار تظاهرات‌کننده از روی تعمد طعمه‌ی آتش تیربار تیم‌های ضد چریکی شدند که در ساختمان‌های مجاور مخفی شده بودند. تیراندازی‌ها و عبور ماشین‌های ویژه‌ی پلیس از روی افراد حدوداً ۴۰ کارگر را کشت.

خاطره‌ی اول ماه می ۱۹۷۷ هرگز از اذهان کارگران و انقلابیون فراموش نشده و آن روز واقعه‌ای

تاریخی است که در آن بورژوازی ترکیه و آمریکا دست به قتل عام کارگران و انقلابیونی زدند که در همبستگی بایکدیگر تظاهرات می‌کردند. از این رو، بزرگ‌داشت اول ماه می تحت هر شرایطی تبدیل به یک سنت اساسی برای انقلابیون ترکیه شده است.

جو سیاسی پس از اول ماه می ۱۹۷۷ وقتی بورژوازی دست به آغاز اقدامات تحریک‌آمیز ضد انقلابی خود برد، شروع به تغییر کرد. یک بار دیگر، بورژوازی به تکاپو افتاد تا از طریق کودتا مانع گسترش جنبش چپ شود، کاری که همیشه انجام می‌دهد. اما پیش از آن، سوسیال دموکرات دروغین بولنت اجویت و حزب او، یعنی CHP، حملات ضد کمونیستی را کلید زدند. اجویت پیشاپیش آماده شده بود تا نفوذ حزب کمونیست ترکیه در DISK را در هم بشکند و این سازمان را مطیع سازد.

از سوی دیگر، رهبران و انقلابیون کارگری از جانب دارودسته‌های مسلح شبه‌نظامی، به رهبری حزب فاشیست جنبش ناسیونالیستی (MHP) در شهرها، به ویژه در مناطق کارگرنشین، مورد حمله قرار گرفتند. آن‌ها شروع به کشتار گزینشی شخصیت‌های معروف در مبارزه‌ی انقلابی و جنبش کارگری کردند. فهرست‌های قتل در روزنامه‌های فاشیستی منتشر می‌شدند و از افرادی که هدف‌های بعدی کشتار بودند، نام می‌بردند. و آنگاه قتل‌های سیاسی توسط این نیروهای ضد چریکی که CIA آموزش‌شان می‌داد، شروع به هدف‌گیری شخصیت‌های سیاسی مهم کردند. هر روز ده‌ها نفر کشته می‌شدند. هدف از این کشتارها خواباندن تمام و کمال اعتراضات توده‌ای بود. در این فرآیند و در این کارزار ضد انقلابی حدوداً ۵ هزار نفر کشته شدند.

سرانجام آن‌ها رئیس DISK، کمال ترکلر را به قتل رساندند که رهبر کارگران فلزکار بود. کارگران فلزکار بخش اصلی طبقه‌ی کارگر ترکیه هستند و کمال ترکلر در بین کل طبقه‌ی کارگر بسیار نیکنام و مورد احترام بود و معنای قتل او نقطه عطفی مهم در مسیر منتهی به کودتای نظامی بود. بیش از ۵۰۰ هزار کارگر، کارگران اتحادیه‌ای و غیراتحادیه‌ای، هم از استانبول و هم خارج از آن در تشییع جنازه‌ی ترکلر شرکت جستند. اما متأسفانه جنبش طبقه‌ی کارگر یک رهبر واقعاً انقلابی را از دست داده بود که می‌توانست مبارزه را به پیش ببرد و در برابر کودتای نظامی مقاومت کند. رهبری بوروکرات TKP به موضع تسلیم کامل عقب‌نشینی کرد و به شکل شرم‌آوری با دولت اجویت سازش نمود. TKP کوشید نقش کشیشی را ایفا کند که از طبقه‌ی کارگر دلجویی می‌کند.

## کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر

تحت این شرایط نامساعد جنبش طبقه‌ی کارگر عقب‌نشینی کرد، پس از اول ماه می ۱۹۷۷ رو به خاموشی نهاد و در نتیجه، ترکیبی از وحشت، مصالحه‌جویی و فرسودگی در مقیاسی عظیم درست همان گونه که توطئه‌چینان قصد داشتند، به سراغ جنبش آمد. بورژوازی ترکیه تصمیم گرفته بود تا از طریق تانک‌ها، توپ‌ها و سلاح‌ها کنترل بحران اقتصادی و سیاسی‌یی را به دست بگیرد که درست پیش از ۱۹۸۰ تشدید شده بود. و در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ ترکیه شاهد سومین کودتای نظامی بود. قانون اساسی و پارلمان منحل و تمام احزاب از جمله احزاب بورژوایی تعطیل شدند. رهبران حزبی دستگیر، DISK منحل، فعالین اتحادیه‌ای بازداشت و تمام تفاهم‌نامه‌های جمعی امضا شده توسط اتحادیه‌ها ملغی شدند و سپس دستمزدهای کارگران ثابت ماند. در کودتای ۱۲ سپتامبر، دیکتاتوری نظامی ده‌ها هزار نفر از مردم را دستگیر و شکنجه کرد، و صدها نفر را کشت، به دار آویخت و نقص عضو کرد. برخی از ارقام را می‌توانید در اینجا ببینید:

- ۶۵۰ هزار نفر دستگیر شدند و اکثریت آن‌ها مورد شکنجه قرار گرفتند.

- بیش از ۵۰ هزار نفر به عنوان مهاجران سیاسی مجبور به مهاجرت به کشورهای اروپایی شدند.

- ۷۰۰ مجازات اعدام درخواست شد، ۴۸۰ نفر به مرگ محکوم شدند، ۲۱۶ نفر در پارلمان حکم

تعلیقی گرفتند و ۴۸ نفر به دار آویخته شدند.

- حدود ۲۰۰ نفر تحت شکنجه کشته شدند.

- ۲۳۶۷۷ انجمن، غیرقانونی اعلام شدند.

کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر واکنش ضد انقلابی بورژوازی به خیزش جنبش چپ‌گرای طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های سیاسی چپ است. این رژیم نظامی فاشیستی نه تنها بورژوازی را از بن بست خود بیرون نیاورد بلکه همچنین نظم سیاسی بورژوایی را بر مبنای ارتجاعی باز ساختار بندی کرد که اثرات آن هنوز ادامه دارند. در حالی که با فراخوان انتخابات پارلمانی ۱۹۸۳ این احساس به وجود آمد که رژیم نظامی پایان گرفته، اما در واقعیت هیچ چیز در ترکیه تغییر نیافته است. بورژوازی ناتوان از پنهان سازی ترس خود از طبقه‌ی کارگر و چپ همچنان تلاش می‌کند تا موجب حفظ رژیم سرکوبگرش از طریق ملبس کردن آن به اصطلاحاً لباس پارلمانی شود. اما حتی این هم نمی‌تواند نظم بورژوایی را از شر بن بستش نجات دهد؛ در برابر، بورژوازی را از چاله به چاه می‌اندازد. اینک

بورژوازی با اصطلاحاً رژیم پارلمانی خود نه می‌تواند مردم ترکیه را فریب دهد و نه جهانیان را. بنابراین بورژوازی ناامیدانه با بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود دست‌وپنجه نرم می‌کند.

به بیان کوتاه، تجارب گوناگون پیشین در کشورهای اروپایی؛ ظهور و سقوط جنبش کارگری، قتل عام‌ها، حملات فاشیستی، دیکتاتوری‌های نظامی خون‌بار و غیره؛ همه و همه ظرف چهل سال گذشته به شکل متوالی و شدید در ترکیه تجربه شده‌اند.

یکی از اهداف رژیم ۱۲ سپتامبر پیشی گرفتن از بازار داخلی متمایل به رژیم انباشت سرمایه بوده است که تادهه‌ی ۱۹۸۰ رایج بود. «احکام ۲۴ ژانویه» که نماد رژیم نظامی در سپهر اقتصادی بودند، عرصه را برای یک ساختار اقتصادی جدید و متمایل به صادرات فراهم کرده‌اند. خط اوزالیستی (نسخه‌ی ترکی تاچریسم) که تمام موانع بر سر راه بازساختار بندی را نابود کرد، گام‌هایی بسیار جدی به سمت ادغام ترکیه در امپریالیسم برداشته است. یکی از این گام‌ها مسئله‌ی عضویت در اتحادیه‌ی اروپاست که همچنان مشکل بزرگی است.

انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه مسیر متفاوتی از راه کلاسیک آن در غرب داشته است. این نیروهای سیاسی کشوری (غیرنظامی) نیستند که نماد تأسیس جمهوری بورژوایی‌اند، بلکه عمدتاً بوروکراسی لشکری (نظامی) این نقش را دارد. به همین دلیل، رژیم بورژوایی در این سرزمین هیچ‌گاه همانند دموکراسی بورژوایی در غرب عمل نکرده است. بورژوازی هرگاه در مواجهه با شدت‌گیری مبارزات طبقه‌ی کارگر و توده‌های کار قرار گرفت، برای نجات خود دست به دامن ارتش شده و عرصه‌ی سیاسی را به شکلی از رژیم غیر معمولی<sup>۶</sup> واگذار کرده که در آن حکام نظامی دست بالا را داشته‌اند. شاهد همین اتفاق بودیم وقتی بورژوازی امورات خود را با پناه بردن پشت سر ناجی تاریخی‌اش یعنی ارتش و رژیم فاشیستی-نظامی در طول دوره‌ی پریهاوی تغییر ساختاری سرمایه‌داری ترکیه در دهه‌ی ۱۹۸۰ انجام می‌داد. این نقطه‌ی مشترک، جایی که در آن رژیم تحت قیمومیت نظامی<sup>۷</sup> که بر سازنده‌ی مشخصه‌ی حیات سیاسی ترکیه است، به هیچ وجه به تازگی پدیدار نشده است.

در کشورهای غربی که قلمرو کلاسیک انکشاف سرمایه‌داری‌اند، سپهر سیاسی به مثابه‌ی ابزاری

extra-ordinary ۶  
military tutelage regime ۷



برای گسترش مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و جامعه‌ی مدنی به منزله‌ی نمودی از آن شکل گرفته و ایفای نقش کرده‌اند. اما در ترکیه، سپهر سیاسی بورژوازی سنتی به تدریج خصم جامعه‌ی مدنی شده و تنها از نوعی فرآیند انکشاف سرمایه‌داری حمایت کرده که تحت نظارت دولت است. این شیوه و ساختار سیاست که بسط سنت دولت استبدادی است بیش از پیش مانع نیازهای متغیر سرمایه‌داری ترکیه و شروع فرآیندی جدید شده است.

ضرورت غلبه بر این مانع انگیزه‌ی واقعی در پس این واقعیت مسلم است که بخش‌های معینی از بورژوازی در ترکیه شروع به دفاع از سیاست [جامعه‌ی] مدنی کرده‌اند، که البته در مقایسه با کشورهای غربی بسیار متأخر است. بریک مبنای تاریخی یکسان، صرف نظر از اینکه سرمایه‌داری ترکیه قادر نبوده تا حزبی سوسیال-دموکراتیک را پایه‌گذاری کند، حتی به گرایش لیبرالی هم فرصت آن را نداده تا در سپهر سیاسی گسترش یابد.

در واقع، تنها پس از تغییر ساختاری اقتصادی که تحت رژیم‌های غیر معمولی در پی ۱۹۸۰ انجام گرفت، حلقه‌های بورژوازی به این موضوعات در شکل بحث و جدل توجه نشان دادند و تبلیغ‌شان کردند. اینجا تقریباً مناسب است که تحلیل‌هایمان را در مورد این فرآیندهای جاری در ترکیه به یاد شما بیاوریم. (برای بحثی مفصل بنگرید به ای. چائلی، از بنا پارسیسم تا فاشیسم)

زمانی که به دوره‌ی پیش از کودتای نظامی-فاشیستی ۱۲ سپتامبر می‌نگریم، متوجه می‌شویم که بورژوازی بزرگ با عناصر متعدد خود در صنعت کارگاهی، تجارت، بانک‌داری و غیره، اینک قدرتمندتر شده و کاملاً در ترکیبی از سرمایه‌ی مالی استقرار یافته است. ۱۹۸۰ نقطه عطفی حیاتی است که عرصه را برای سرمایه‌ی مالی فراهم می‌کند تا تمام حیطه‌های زندگی را بالا جبار از خلال شاخک‌های اختاپوس وارش تحت هژمونی خود ببرد و بامیلی وافر به سمت بازارهای خارجی جهشی روبه جلو کند.

در این نقطه عطف، سرمایه‌ی بزرگ خود را آماده‌ی حرکتی کامل به منظور غلبه بر موانع موجود بر سر راه تحقق یک پیشرفت کاپیتالیستی عظیم درون کشور و نیز در خارج از آن با سرعت زیاد به سمت بازارهای خارجی کرد. از نقطه نظر سرمایه‌ی مالی که اینک به خوبی رشد یافته و هژمونیک شده بود، غلبه بر تنگنایی که شیوه‌ی انباشت مبتنی بر بازار داخلی ایجاد کرده بود، و نیز انجام تغییرات ساختاری اکنون گریزناپذیر شده بود. به همین دلیل، علاوه بر گرایش کساد در سرمایه‌داری

جهانی آن زمان، بحران ساختاری سرمایه‌داری ترکیه که ناشی از شیوه‌ی عملکرد خودکامانه‌ی<sup>۸</sup> بلندمدت آن بود، اینک اوج گرفته بود و به سبب آنکه راه‌حل این مسئله به تأخیر افتاده بود، کوه مشکلات به ابعاد عظیمی گسترش یافت.

به خاطر تنش شدید میان میل سرمایه‌ی بزرگ به پیشرفت و وضعیت موجود، این سرمایه در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و غیره تهاجمی شد. و در حالی که به واسطه‌ی تصمیمات ۲۴ ژانویه حرکت تغییر ساختاری خود را برای حذف موانع موجود بر سر راهش آغاز کرد، از سوی دیگر قصد داشت به وسیله‌ی رژیم نظامی ۱۲ سپتامبر مانع خیزش جنبش طبقه‌ی کارگر شود و به وضعیتی انقلابی خاتمه دهد که موجب تهدید نظم بورژوازی بود. فاشیسم ۱۲ سپتامبر ضربه‌ای بسیار جدی بود و به دشواری می‌شد جبرانش کرد، نتیجه آن شد که طبقه‌ی کارگر اتمیزه، مرعوب و شدیداً ترسان از مبارزه‌ی سازمان یافته شد.

#### دوره‌ی پس از ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰

نقش ارتش در حیات سیاسی ترکیه که پیشاپیش نقشی اساسی بود، با رژیم ۱۲ سپتامبر شدیدتر و مستحکم‌تر شد. با ضرباتی که بوروکراسی نظامی به رژیم پارلمانی وارد آورد و قانون اساسی جدیدی که برای آن وضع کرد (قانون اساسی ۱۹۸۲ اولین نمونه‌اش بود که هنوز هم تأثیرگذار است) قصد داشتند چنان نوعی از دیکتاتوری نظامی را بنیان‌گذاری کنند که نقش ارتش را در حیات سیاسی، تو گویی تقریباً به نحوی ابدی، تضمین نماید. این وضعیت منجر به تقویت جایگاه فرماندهان نظامی در سیاست شد که سال‌های سال ادامه یافته است، به رغم این واقعیت مسلم که با انتخابات ۱۹۸۳ خونتای نظامی به ظاهر از قدرت کناره‌گیری کرد و آن را به پارلمان واگذار نمود.

اگرچه دیکتاتوری نظامی خون‌بار ۱۲ سپتامبر - که به عنوان یک رژیم نظامی میانه‌رو در غرب تصویر شده است - به مرور زمان رو به زوال نهاد، اما میراث آن امروز هم تداوم دارد. برای مثال، مجموعه قوانینی که خونتای نظامی وضع کرد همچنان جاری است، هر چند برخی مواد الحاقی اخیراً به قانون اساسی افزوده شده‌اند.

دیگر واقعیت مهم و مسلم به رغم این موارد آن است که جنبه‌ی نظامی - استبدادی دولت ترکیه در طول دوره‌ی مبارزات رهایی‌بخش ملی خلق کرد در بخش کردستان ترکیه تقویت شده است.

در طول این جنگ، که ارتش ترکیه علیه مقاومت ملی کرد آغاز کرد، ۳۰ هزار کرد کشته، ده‌ها هزار زندانی، هزاران تن شکنجه، و صدها هزار نفر از دهقانان کرد بالاجبار از سرزمین‌های آبا و اجدادی‌شان خلع‌ید و روستاهایشان سوزانده شده است. این افراد که مجبور به مهاجرت به شهرهای بزرگ شدند، سرنوشتی جز بیکاری و گرسنگی در انتظارشان نبود.

در نتیجه‌ی انتخابات پارلمانی ۱۹۸۳، زمانی که طوفان‌های نولیبرالی در سراسر جهان شروع به وزیدن کرده بودند، اوزال (Özal) سکان دار اقتصاد بود. وی اکنون نخست‌وزیر و معمار تصمیمات ۲۴ ژانویه بود. و قوانین اقتصاد که مدت‌های مدید در فهرست دست‌نیافتنی‌ها بودند با توجه به تقاضاهای TÜSİAD تغییر پیدا کردند. برای نمونه، مصوبات ناسیونالیستی و حمایت‌گرایانه از قبیل قانونی که از ارزیج ترکیه پشتیبانی می‌کرد، الغاشدند و رژیم تجارت خارجی آزادسازی شد. سرمایه‌داری ترکیه تحت لوای اوزال به قیمت تجزیه کردن جامعه تغییری ساختاری (بین‌المللی شدن، ادغام بیشتر در نظام امپریالیستی) را به نفع سرمایه‌ی مالی کلید زد.

خصلت‌های ویژه‌ی ترکیه چیز پنهانی نیستند. فرماندهان نظامی همواره در مرکز سیاست بوده‌اند، امری که در کشورهای اروپایی بی سابقه است. این بوروکراسی نظامی همیشه تلاش‌های مدنی بورژوازی به منظور تضعیف نقش خود در سیاست را به مثابه‌ی تهدیدی داخلی برای رژیم قلمداد کرده و علیه این قبیل تلاش‌ها موضع گرفته است. زمانی که دوره‌ی پس از ۱۹۸۰ را در نظر می‌گیریم، به یک معنا دشوار است که بتوان دقیقاً مشخص کرد چه زمانی شیوه‌ی حکمرانی غیر معمول بورژوازی پایان می‌یابد و چه موقع رژیم پارلمانی معمولی بورژوازی در ترکیه آغاز می‌شود، امری که متفاوت از کشورهای اروپایی است.

بنابراین، پس از ۱۹۸۳ ما با نوعی از حکومت بورژوازی با سازوکاری پارلمانی از یک سو، و آن نهادها و رویه‌هایی که رژیم غیر معمول وضع کرد از سوی دیگر مواجهیم، که تا زمان انتخابات سراسری ۲۰۰۲ در کل عجیب و غریب بود. به بیان دیگر، نظام پارلمانی ترکیه، که پیشاپیش در مقایسه با نمونه‌های اروپایی غربی اش محتوای دموکراتیک فُشلی داشت، به خاطر نفوذ رژیم ۱۲ سپتامبر درست تا انتخابات ۳ نوامبر ۲۰۰۲ فُشل تر شد. و توده‌های گسترده‌ی مردم با روی کار آوردن AKP به آن احزاب سیاسی که آن‌ها را نمایندگان نیروهای دولت‌گرا، سرکوب و طرفداران وضع موجود می‌دانستند، درسی حسابی دادند.

در حالی که به نظر می‌رسد دیگر این دوران سپری شده است، اما نباید فراموش کرد که بورژوازی بزرگ و سازمان‌هایش مثل TUSIAD حامیان اصلی دیکتاتوری فاشیستی به رهبری خونتای نظامی و متعاقباً رژیم بناپارتنی تحت لوای اوزال بودند. این نیروها با خوشحالی و رضایت خاطر ناظر تحركات رژیم‌های غیر معمول به منظور گشایش اقتصاد و سرکوب جنبش‌های انقلابی و کارگری بودند.

هنگام بحث از رژیم ۱۲ سپتامبر مسائل مهمی وجود دارند که نباید از آن‌ها چشم پوشید. پایان فاشیسم در ترکیه شباهتی به همین فرآیند در اسپانیا، یونان، پرتغال یا برخی کشورهای آمریکای لاتین ندارد. در این کشورها زمانی که دیکتاتوری‌های فاشیست تضعیف شدند، از پایین ضربه خوردند، اتفاقی که در مورد ترکیه نیفتاد. به علاوه، مسائل دیگری در ترکیه غایب بودند که در آن کشورها وجود داشتند، مثل جنبش توده‌ای توده‌های کار، خیزش‌های انقلابی یا بسیج پرشور قوای سیاسی به منظور منحرف کردن چنین خیزشی از مسیر انقلاب و احیای دموکراسی بورژوایی. در مواردی که توده‌ها برای سرنگونی دیکتاتوری نظامی فاشیستی شورش می‌کردند، ژنرال‌های توطئه‌چین با فشار موج شورش راهی دادگاه می‌شدند. اما دسیسه‌چینان فاشیست در ترکیه با جیب‌های پر از پولی که به یمن مناصب دولتی کسب می‌کردند، به مکان‌های تفریحگاهی خود منتقل شده‌اند.

به وقت صحبت از گذشته یک واقعیت مسلم و مهم دیگر هم هست که نباید فراموش کرد. در حالی که رژیم فاشیستی فرآیند تصفیه شدن خود را طی می‌کرد، نظم بورژوایی در ترکیه به وسیله‌ی جنبش‌هایی بخش ملی خلق ستم‌دیده‌ی کردستان به لرزه افتاد. بورژوازی بزدل و ستمگر ترکیه حرفی از دموکراسی نمی‌زد و مدت‌های مدید امیدوارانه از این سخن می‌گفت که ارتش مقدسش جنبش دموکراسی خواهی را سرکوب خواهد کرد. با وجود این، رو آمدن مسئله‌ی کرد، که دولت ترکیه به یمن سیاست جلادانه‌ی سرکوب، سال‌های سال از مواجهه با آن اجتناب کرده بود، تمام توازن‌ها و پارادایم‌های سیاسی مشخص را تغییر داد و به عنوان واسطه‌ای تاریخی اجتماعی ایفای نقش کرد.

غروندهای سازمان‌های سرمایه‌ی بزرگ در باب رژیم تحت قیمومیت نظامی که خصلت‌نشان تاریخ سیاسی کشور بود، تنها پس از آنکه این رژیم شروع به ایفای نقش در قالب مانعی برای منافع

آن‌ها کرد، پدیدار شد. این واقعیت که صداهایی در میان بورژوازی به گوش رسید که خواهان الگوی اروپایی دموکراسی بورژوایی در ترکیه بودند، خود گواه همین وضعیت است. همچنین گرایشی از لیبرالیسم سیاسی وجود دارد که در همین محدوده توسط نویسندگان و انتشاراتی‌هایی که نقش برجسته دارند، پروبال گرفته است.

شکی نیست وقتی گروه‌های سرمایه‌ی بزرگ از دموکراتیک‌سازی سخن می‌گویند، منظور آن‌ها ایجاد جوی سیاسی است که آن‌ها را از شرّ خودکامگی نجات دهد و توانایشان سازد تا درها را به سمت جهان خارج بگشایند. و میزان علاقه‌مندی و درگیری آن‌ها با مسائل حیاتی مشخصی که تبدیل به قانقار یا شده‌اند با همین موضوع تعیین می‌شود. نوعی از منافع طبقاتی در پس میل به «دموکراتیک‌سازی» که توسط بورژوازی TUSIAD پی گرفته شده وجود دارد که کاملاً هماهنگ با اتحادیه‌ی اروپا و شدیداً متناقض و ناهمسو است.

نوعی دموکراسی پهن دامنه‌تر که تنها می‌توان آن را از طریق مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، انقلابیون و خلق کرد به دست آورد بدون شک از دستور کار محتوای بسته‌ی «دموکراتیک‌سازی» بورژوازی بزرگ خارج است! در برابر، رویکرد دار و دسته‌های سرمایه‌ی بزرگ در باب گشایش‌های دموکراتیک به سبب نگرانی‌های طبقاتی از امکان خیزش مبارزات توده‌ای در جهت این مطالبات، دغلكارانه و خودسرانه است. به هر ترتیب، کاملاً اشتباه است که چشم‌انتظار نگرشی فراگیر و یک‌دست از جانب سازمان محض سرمایه‌ی بزرگ مثل TUSIAD بود.

TUSIAD هنوز نگرشی دغلكارانه دارد و به کرات گفت‌مانش را در رابطه با وضعیت مبارزه‌ی ضدّ سیستمی و اولویت‌های هم‌زمان کشمکش‌های درونی بورژوازی تغییر می‌دهد. ستون نویسان چپ لیبرال، از سوی دیگر، از TUSIAD انتظار دارند نگرشی متعین و مشخص نسبت به اصلاحات دموکراتیک داشته باشد. با این حال در هیچ کجای کره‌ی خاکی سازمان‌های سرمایه‌ی بزرگ چنین نوع نگرشی به این قبیل موضوعات ندارند. آن‌ها تنها مادامی و تا جایی به دموکراسی نیاز دارند که تضمین‌کننده و افزایش‌دهنده‌ی سودهایشان باشد. با وجود این، نمی‌توان از نظر دور داشت که مواضع نویسندگان چپ لیبرالی که حامی یک دستور کار بورژوا دموکراتیک دیرپا بوده‌اند و مواضع سازمان‌های سرمایه‌ی بزرگ در مورد «راه‌حل دموکراتیک» کاملاً مشابه یکدیگر نبوده است.

به زعم لیبرال‌های چپ مبارزه برای دموکراسی سیاسی که منجر به یک نظام پارلمانی بورژوایی

در ترکیه همانند الگوی غربی آن شود، از اساس موضوع بسیار حائز اهمیت است. با وجود این، برای سرمایه‌ی بزرگ، اجرای بسته‌های «دموکراتیک‌سازی» معین تنها بسته به زمان و شرایط می‌تواند ضروری باشد (عمدتاً با فشار از خارج!). اما سوبیه‌ی منفی‌ی هم در نگرش لیبرال‌های چپ وجود دارد که باید مورد تأکید قرار گیرد.

لیبرال‌های چپ از طریق موعظه‌سراییی در مورد اطمینان بیش از حد به مطالبات «دموکراتیک‌سازی» از جانب سازمان‌های سرمایه‌ی بزرگ مثل TUSIAD آگاهی توده‌های کارگر را تحریف می‌کنند. گسترش این توهم که سرمایه‌ی بزرگ می‌تواند دموکراسی را به ارمغان بیاورد، این واقعیت مسلم را تیره و تار می‌کند که کارگران و تهیدستان ترک و کرد برای دستیابی به یک دموکراسی پهن دامنه‌تر به مبارزه نیاز دارند. سرمایه‌ی بزرگ از دیگر سو که بنا به ماهیتش در راستای منافع خود فعالیت می‌کند، بدون توجه چندان به آنچه لیبرال‌های چپ می‌گویند راه خود را در پیش می‌گیرد.

مسائلی از قبیل تصفیه‌ی رژیم تحت قیمومیت نظامی و دموکراتیک‌سازی چشم‌انداز سیاسی ترکیه، در دستور کار سرمایه‌ی بزرگ در پیوند با میل آن به بین‌المللی شدن و الزامات اساسی اقتصادی، خود تبدیل به مواردی شده‌اند. علاوه بر این، یافتن راه‌حلی برای مسئله‌ی کرد و مسئله‌ی قبرس به خاطر عواملی مثل میل ترکیه به عضویت در اتحادیه‌ی اروپا یا بر عهده گرفتن مأموریت‌های جدید در خاورمیانه در همکاری اش با ایالات متحده در دستور کار سرمایه‌ی بزرگ واقع شده است.

اما دولت‌های ائتلافی بورژوازی متعاقب پیش از انتخابات سراسری ۲۰۰۲ این مسائل را نتوانستند حل کنند. در واقع، آن‌ها این مسائل را در بسیاری از وجوه وارد بن بست کردند. و این مسائل که همان قدر و خیم شدند که اکنون هستند، یکبار دیگر روی میز قرار گرفتند تا دولت جدید AKP که پس از انتخابات ۲۰۰۲ یک‌تنه با وعده‌ی یافتن راه‌حل به قدرت رسید، حل‌شان کند. اولین و دومین دوره‌ی دولت‌های AKP به نظر می‌رسید دوره‌ی جدیدی را به وجود آورده تا طی آن بتوان این مسائل را برطرف کرد.

با وجود این، همان‌طور که در بالا ذکرش رفت، رابطه‌ی بین اقتصاد و سیاست در ترکیه وجوه منحصر به فردی در مقایسه با کشورهای غربی دارد. همان‌گونه که طی تحول تاریخی شرحش

رفت، یک نظام تحت قیمومیت نظامی مبتنی بر بوروکراسی لشکری و کشوری در این سرزمین شکل گرفته و به نفوذ خود ادامه داده است. در نتیجه‌ی این وضعیت، چشم‌انداز سیاسی بورژوازی تحت رهبری نظامی در ترکیه، برخلاف کشورهای سرمایه‌داری غرب، خطوط قرمز و نقاط مقاومت خاصی به وجود آورده که با الزامات اساسی اقتصاد مغایرت دارند.

به خاطر سنت استبدادی-دولت‌گرا، تاریخ رسمی و متداول ترکیه در مقایسه با کشورهای غربی بسیار متفاوت است. حتی بر حسب نام‌گذاری و تحلیل امور در عرصه‌ی سیاسی بورژوازی تفاوت‌های جدی بین گفتمان رسمی و وقایع در این کشور وجود دارند. برای مثال، اگر به گفتمان رسمی بنگرید، کسی که از سکولاریسم کمالیستی دفاع می‌کند به عنوان فردی مدرن، دموکرات و حتی انقلابی قلمداد می‌شود. با این حال، این خط که سال‌های سال بوروکراسی لشکری-کشوری و حزب دولت یعنی CHP در سیاست نمایندگی‌اش می‌کردند، طرفدار وضع موجود و به لحاظ سیاسی ارتجاعی است.

و آن بخش‌های «خارج از مرکز»ی که به شکل مداوم بوروکراسی کمالیستی سعی کرده آن‌ها را از حیات سیاسی دور نگه دارد و سال‌های سال به آن‌ها برچسب «ارتجاعی» زده است، جریان و قوایی سیاسی به وجود آورده‌اند که خواهان پایان بخشیدن به رژیم تحت قیمومیت نظامی‌اند و تا همان حد از لیبرالیسم نیز دفاع می‌کنند. علاوه بر این، آن احزاب سیاسی، نمونه‌ی اصلی‌شان حزب دموکراتیک دهه‌ی ۱۹۵۰ و متأخرترینشان حزب عدالت و توسعه، که این ویژگی را دارند رأی اکثریت عمده را به دست آورده و دولت‌های بورژوازی را تشکیل داده‌اند.

از این منظر است که باید به واقعیات امروز نگاه کنیم. صحیح است، بوروکراسی لشکری-کشوری هوادار وضع موجود و ارتجاعی است. و AKP هم با وجوه آشکارا پوپولیستی‌اش در مقابل دولت پرستی کمالیستی و در برابر وضع موجود دولت‌گرای سنتی، حامل خصلت سیاسی لیبرالی است. AKP با این خصوصیات از احزاب دولت‌گرای منسوخی مثل CHP که در عرصه‌ی سیاسی به حال خودرها شده‌اند، به نحو عظیمی پیشی گرفته است. AKP بر مبنای همین خصوصیات موفق شد تا خود را لیبرال-دموکرات و حامی توده‌های مردمی فقیر معرفی کند. جای تردید ندارد که تمام این نمودها چیزی به جز توهم نیستند.

جان کلام این است: اگر مسئله‌ی مشخصی مثل رژیم تحت قیمومیت نظامی در ترکیه وجود

نمی‌داشت، فقدان انگاره‌های بورژوا دموکراتیک و لیبرالیسم سیاسی در جانب AKP و حلقه‌های سیاسی متکی بر آن به راحتی آشکار می‌شد. AKP نماینده یا حامی توده‌های کارگر نیست بلکه یک حزب بورژوایی تمام‌عیار است. و حزب واقعی سرمایه‌ی بزرگ است که منادی منافع گروه‌های در حال تکوین سرمایه است که مبنای رشد آن‌ها استثمار سبانه‌ی طبقه‌ی کارگر است.

این گروه‌های تکوین‌یابنده‌ی سرمایه‌ی بزرگ و سخنگویان یا نمایندگان سیاسی‌شان تشکیل‌دهنده‌ی آن قوای بورژوایی‌اند که میل شدیدی به توسعه‌طلبی امپریالیستی در منطقه همپای تزه‌های ملازم نو عثمانی‌گری دارند که اکنون محبوبیت یافته‌اند. از سوی دیگر، این جاه‌طلبی‌های امپریالیستی را به سادگی نمی‌توان به مثابه‌ی بازتاب پوچ نوستالژی نگریست. به‌رغم کشمکش‌های درونی موجود در طبقه‌ی حاکم، نیروهای محرکه‌ی اقتصادی در پس این جاه‌طلبی برای گسترش، موجب شده‌اند که دولت AKP در مسیر طولانی به سمت ادغام در اقتصاد جهانی پیش‌روی کند. فرقی نمی‌کند AKP چه واکنش‌های مخالفی از جانب گروه‌های آن موقع سکولاریست سرمایه‌ی بزرگ و طرفداران رژیم تحت قیمومیت نظامی دریافت می‌کند، این خود دولت AKP است که نهایتاً موفق می‌شود تا روی هم‌رفته نماینده‌ی یک سرمایه‌داری ترک بزرگ مقیاس‌تر باشد.

مسئله‌ی «عضویت استراتژیک» که اخیراً از جانب حلقه‌های حاکم ایالات به گوش رسیده، در چهارچوب نقشی که ترکیه قرار است ایفا کند محتوایی واقعی پیدا کرده است. AKP به عنوان اثبات موفقیت خود، مجری و حافظ این وضعیت است. این رویکرد گواه میل ترکیه به مستحکم کردن جایگاه نیمه‌امپریالیستی خود است.

AKP و اطرافیان‌ش اکنون از فرآیند تبدیل ترکیه به قدرتی نیمه‌امپریالیستی و پایان بخشیدن به وضعیت کشوری پیرامونی بودن، به خود می‌بالند. در واقع امر، این فرآیند حقیقتاً در دوران اوزال شروع شد. جنگ جدایی‌طلبی نوین که از بالکان تا خاورمیانه و جمهوری ترکیه گسترش یافت و با فروپاشی اتحاد شوروی آغازید، هم‌زمان شد با طرح‌های ترکیه‌ی اینک نیمه‌امپریالیست برای گسترش. و تغییر ظاهر ایدئولوژیکی تحرک بخش‌های بورژوایی جدید برای توسعه‌طلبی در این مناطق نو عثمانی‌گری نام گرفته است.

ترکیه که زمانی یک کشور سرمایه‌داری توسعه‌نیافته بود، در نتیجه‌ی انکشاف پرهیاهوی



سرمایه‌داری پس از ۱۹۶۰ تبدیل به یکی از کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته در حد متوسط شد. و پس از ۱۹۸۰ فرآیند تغییر پرتب‌وتاب ساختاری در مسیر گشایش به سمت جهان خارج تحت رژیم‌های بورژوازی غیرمعمول انجام گرفت که به وسیله‌ی سرکوب طبقه‌ی کارگر و توده‌های کار تقریباً محیطی عاری از تنش برای سرمایه به وجود آورد. در نتیجه، ترکیه در میان کشورهای سرمایه‌داری در حد متوسط، راه صعود را در پیش گرفت و کشوری نیمه‌امپریالیست شد.

بسیار اهمیت دارد که به درستی متوجه تغییری شویم که کشورهای سرمایه‌داری از قبیل ترکیه از خلال آن درون سازوکارهای جهانی سرمایه‌داری رشد پیدا کردند. هر چند ترکیه متکی بر قدرت‌های امپریالیستی است اما اینک خود تبدیل به کشوری نیمه‌امپریالیستی شده که در آن سرمایه‌داری با فراز و فرودهایی انکشاف پیدا کرده است. در نتیجه‌ی این فرآیند تغییر، بورژوازی در ترکیه متحمل درد ناشی از پوست‌اندازی هم شده است. کشمکش‌های درونی بلوک قدرت بورژوازی که مدت‌های مدید جریان داشته بازتاب همین پوست‌اندازی است. امروز بورژوازی ترکیه بر حسب فهم مسائل برجسته‌ی سیاست در ترکیه و جهان اساساً به دو بخش تقسیم می‌شود و از همین رو نگرش‌های سیاسی متناظر را پرورش می‌دهد.

قاعده‌ی کلی بی‌شک این است که بنیان و نیازهای اقتصادی در تحلیل نهایی تعیین‌کننده‌اند. با وجود این، درهم شکستن پوسته‌ی سیاسی سنتی در ترکیه و ایجاد یک چشم‌انداز سیاسی نوین که سازگار با اقتصاد جهانی باشد، در مسیری شدیداً متأخر، مشکل دار و همراه با منازعه تحقق می‌یابد. به عنوان نتیجه‌گیری، می‌توانیم تحولات همپای این مسیر را ذیل چند نکته خلاصه کنیم.

نخست، هر چند این انگیزه‌های اقتصادی م‌هری محکم بر دوره‌ی اخیر ترکیه می‌زنند، اما تنش در عرصه‌ی سیاسی همچنان ادامه دارد. اگرچه حزبی که حامی رژیم تحت قیمومیت نظامی است به طور عینی جایگاه خود را از دست داده اما کشمکش سیاسی درونی بین آن‌ها و قوای لیبرال که مدافع نظامی‌زدایی‌اند هنوز به شکل قاطع به نتیجه نرسیده است.

دوم، با فرض واقعیات ترکیه، نه تنها بد نیست بلکه خوب است که نیروهایی سیاسی وجود دارند که در عرصه‌ی سیاسی حامی دموکراسی بورژوازی‌اند، نیروهایی مثل لیبرال‌های چپ و غیره، هر چند آن‌ها نهایتاً فراتر از چهارچوب بورژوازی حرکت نمی‌کنند.

سوم، در این سرزمین، در معنای بورژوازی آن مطالبه‌ی عادی‌سازی<sup>۹</sup> چشم‌انداز سیاسی که سال‌های سال زیر فرمان مستقیم یا سایه‌ی غیرمستقیم رژیم تحت قیمومیت نظامی بوده، گام مثبتی است. اما اینکه لیبرال‌های چپ مثلاً از طریق صحبت در مورد «انقلاب مدنی»، «انقلاب دموکراسی» و غیره سعی می‌کنند این مسئله را غلوآمیز جلوه دهند، نباید جایز شمرده شود. چهارم، در حالی که چنین تغییری با فرض واقعیات ترکیه امر مثبتی است، اما نباید فراموش شود که شدیداً امری متأخر است. در جهانی که سرمایه‌داری لرزان از بحران هاست و بنابراین حتی چهارچوب دموکراسی‌های بورژوازی سنتی هم تنگ و محدود می‌شود، به غایت خطرناک است که توهم «دموکراسی بورژوازی» را به وجود آورد تا نرم‌نرمک کار خویش را بکند. پنجم، و آخرین مورد، «دموکراتیک‌سازی»<sup>۱۰</sup>ی که وارد دستور کار ترکیه و از دولت AKP مطالبه شده است، انگیزه‌ی خود از جمله موضع لیبرال‌های چپ، را عمدتاً از نیاز سرمایه‌ی بزرگ برای جهانی شدن می‌گیرد. با این حال، آنچه امروز مورد نیاز است نوعی مبارزه برای دموکراسی است که علت وجودی، مشروعیت و قدرت خود را از مبارزات انقلابی طبقه‌ی کارگر، توده‌های کار و تهیدستان خلق کرده دست می‌آورد... علاوه بر این، همان طور که ما می‌کشیم در هر موقعیتی، صرف نظر از نوع یا محتوا، این نکته را مورد تأکید قرار دهیم، تنها آن دستاوردهایی می‌توانند پایدار بمانند که از خلال مبارزه‌ی سازمان یافته کسب شده و مورد حفاظت قرار گرفته‌اند!

۴ جولای ۲۰۱۲

منبع

منجنيح  
Manjanigh

